

مبانی تئوری حزب در اندیشه ما

شریعتی و استراتژی اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی

بخش دهم

۲ - «شریعتی تاریخی» یا «تاریخ شریعتی»:

شاید بزرگترین کار شریعتی کشف اسلام تاریخی بود و به موازات آن بزرگترین فونکسیون که برای شریعتی به همراه آورد، آن که اندیشه خودش را هم تاریخی کرد و به موازات تاریخی شدن اندیشه شریعتی بود (که از اواخر سال ۴۸ و پس از بازگشت از اولین سفر حج بود) که این پروژه با کنفرانس - میعاد با ابراهیم - کلید خورد و «شریعتی تاریخی» از دل «شریعتی انطباقی» متولد گردید.

در صفحات دیگر:

ادامه در صفحه ۶

ادامه در صفحه ۲

- مبانی سوسیالیسم - بخش ۲۷
- مبانی فلسفی تاریخ - بخش ۲
- تفسیر سوره انسان - بخش ۴

سلسله درس های
اسلام شناسی

اسلام طبقاتی، اسلام ضد طبقاتی - بخش سیزده

مقدمه: اگرچه از قرن چهارم و با شکل گیری نحلہ های - کلامی اشاعره و معتزله - موضوع تجزیه اسلام و شکل گیری انواع اسلام از صورت جریان اجتماعی و طبقاتی قبلی جامعه مسلمانان، صورت نظری و فکری به خود گرفت، اما از آن جایی که شکل گیری نخستین نحلہ های فکری کلامی در اسلام در راستای جریان های طبقاتی - اجتماعی جامعه مسلمانان نبود، این امر باعث گردید که نحلہ های کلامی اشاعره و معتزله بعداً بر پایه سیاست استثمارگرانه خلافت عباسی جهت تثبیت حکومت غاصبانه قدرت سه گانه خود بر مسلمین درآید،

بقیه در صفحه ۱۰

خرداد ۹۱، تیر ۹۱، خرداد ۸۸

بعد از فراز و نشیب هایی که جامعه ایران و جنبش ایران و حاکمیت مطلقه ققاهتی در طول سه سال گذشته داشته است (از خرداد ۸۸ تا خرداد ۹۱)، اکنون شرایطی بر سه مؤلفه حاکمیت و جنبش و جامعه ایران حاکم شده است که بد نیست در سالروز سومین سال جنبش فراگیر خرداد ۸۸، به مقایسه خرداد ۹۱ با خرداد ۸۸ بپردازیم تا از این راه بتوانیم بیشتر به وضعیت فعلی آگاهی پیدا کنیم:

الف - در خرداد ۸۸ به علت انتخابات دولت دهم، رقابت بین جناح های حاکمیت به بالاترین نقطه اعتلای خود در طول ۳۰ سال گذشته رژیم مطلقه ققاهتی رسیده بود و همین سرکشی تضاد بین جناح های داخلی رژیم بود که باعث گردید تا تضادها از ظرف حاکمیت به طرف قاعده و جامعه سرریز گردد، که عمل سرریز شدن تضاد از حاکمیت به طرف قاعده جامعه در جریان مناظره های تلویزیونی کاندیداها به نقطه اوج خود رسید، بطوریکه جناح احمدی نژاد برای نفی جناح مقابل، کل تاریخ ۳۰ ساله حاکمیت رژیم را به زیر سوال برد که این موضوع باعث گردید که به موازات سرریز شدن تضادها از بالا به پائین، صف بندی بین رژیم و جامعه بوجود بیاید که حاصل این صف بندی در نتیجه انتخابات دولت دهم و واکنش مردم و حاکمیت نسبت به این نتیجه به شدت نمودار گردید.

مانیفست اندیشه های نشر مستضعفین

اسلامیات - اقتصادیات - سیاسیات - اجتماعیات - اخلاقیات - فلسفیات، نشر مستضعفین در ترازوی سی و پنج سال تجربه گذشته خود

به مناسبت سرآغاز چهارمین سال نشر مستضعفین - بخش دوم

مبانی تئوری استراتژی اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی شریعتی: مبانی تئوری استراتژی اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی عبارت بودند از:

۱ - جهت تکوین جنبش کارگری یا جنبش سوسیالیستی در ایران «آرمان» معتقد بود که - برعکس دیدگاه سوسیالیست های اشتراکی و دولتی قرن نوزدهم و قرن بیستم جهانی -، تعریف کارگر فقط کسی نیست که ارزش اضافی تولید می کند، بلکه از نظر «آرمان» «کارگر کسی است که نیروی کارش را در ازای مزد به صورت کالا در بازار سرمایه داری می فروشد.» با این تعریف «آرمان» از کارگر نه تنها تمامی کارگران تولیدی جزو طبقه کارگر ایران به حساب می آیند، بلکه تمامی کارگران توزیعی و خدماتی و... جزو طبقه کارگر می شوند که حاصل همین یک تعریف نجات طبقه کارگر ایران از سکتاریست تاریخی است که از مشروطیت تا حال گرفتار آن بود.

ادامه در صفحه ۳

۱. که از همان بهار ۵۸ که آرمان حرکت برونی خود را از سرگرفت استراتژی خود را بر این مبانی استوار کرد.

۲. چراکه اگر ما بر پایه این تعریف بخواهیم به صف بندی طبقه کارگر با دیگر گروه های اجتماعی بپردازیم طبقه کارگر ایران از نظر کمیت ضعیف ترین بخش گروه های اجتماعی می شود.

زنده باد دموکراسی اجتماعی، سیاسی و طبقاتی

و گردونه را از دولت گرفت. چراکه به درستی خامنه‌ای احساس می‌کرد که در صورتی که گردون در دست دولت احمدی‌نژاد باشد به علت استفاده‌های تبلیغاتی که این جناح در خصوص این پروژه جهت سرکوب جناح‌های رقیب می‌کند امکان موفقیت ندارد، به همین ترتیب خامنه‌ای به صورت عریان مدیریت این پروژه را در دست گرفت.

۲ - فراهم کردن بستر اجتماعی جهت مذاکره با آمریکا که این موضوع از مصاحبه هاشمی رفسنجانی در اواخر اسفند ماه با یکی از نشریات وزارت امور خارجه کلید خورد و توسط آن هاشمی رفسنجانی کوشید تا گردونه پروژه مذاکره با آمریکا را از کفه دولت احمدی‌نژاد به سمت خامنه‌ای سوق بدهد. قابل ذکر است که در این مصاحبه هاشمی رفسنجانی به صورت عریان با وام گرفتن از حمایت خمینی به مذاکره با آمریکا یک مشروعیت سیاسی بخشید که این موضوع بعداً سرلوحه حرکت دیپلماسی خامنه‌ای قرار گرفت.

۳ - اعلام فتوای حرام بودن تولید سلاح هسته‌ای در سفر رجب طیب اردوغان و قبل از آن به وزیر امور خارجه عمان جهت انتقال به باراک اوباما و دیپلماسی آمریکا در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. البته آنچه در این رابطه به کمک رژیم مطلقه فقه‌ای آمد شکست سیاست جنگی آمریکا در عراق و افغانستان است که همراه با مزمن شدن بحران ۲۰۰۸ آمریکا و غرب و جهان سرمایه‌داری و باراک اوباما که در تله انتخابات رئیس جمهوری هم گرفتار شده است و ادار کرده تا در عرصه دیپلماسی با ایران برعکس بوش بر طبل جنگ نکوبد، چراکه حداقل تأثیر جنگ با ایران افزایش قیمت نفت می‌باشد که به هیچ وجه در شرایط بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها آمریکا جهت این افزایش آمادگی وجود ندارد و باعث مزمن و پیچیدگی بحران ۲۰۰۸ می‌گردد.

ج - در خرداد ۸۸ جنبش‌های سه گانه خیابانی، اجتماعی و دموکراتیک منهای جنبش کارگری در حال اعتلاء قرار داشتند، اما در خرداد ۹۱ تقریباً تمامی جنبش‌های سه گانه حتی جنبش دانشجویی در حال رکود به سر می‌برند و همین امر باعث گردیده تا برعکس خرداد ۸۸ که اعتلای جنبش‌های سه گانه خیابانی، اجتماعی و دموکراتیک شرایط جهت هژمونی جنبش سبز به رهبری میرحسین موسوی فراهم کرده بود، در خرداد ماه ۹۱ به علت رکود این جنبش‌های هیچ گونه بستری جهت اعتلاء دوباره جنبش سبز فراهم نمی‌باشد.

د - در خرداد ۸۸ به علت شکست‌های آمریکا در عراق و افغانستان اگرچه پیوسته کاخ سفید فریاد وجود گزینه‌های مختلف بر روی میز سر می‌داد، ولی در واقع امر شرایط برای حمله همه جانبه خارجی به ایران آماده نبود، اما در خرداد ۹۱ به علت اعتلای جنبش بهار عربی و تثبیت هدایتگری نامرئی غرب بر این جنبش‌ها به خصوص از بعد از سقوط قذافی توسط ناتو و غرب و همراه با حمایت همه جانبه کشورهای مرتجع منطقه از دیپلماسی آمریکا شرایط برای حمله ناتو و آمریکا بیشتر فراهم می‌باشد.

والسلام



به طوری که خامنه‌ای و حزب پادگانی او اعم از جامعه روحانیت، جامعه مدرسین، سپاه و تشکیلات پادگانیش از هیئت‌های مذهبی تا رادیو و تلویزیون همگی به حمایت از دولت احمدی‌نژاد پرداختند و اپوزیسیون هم از بعد از انتخابات یک دست در رد این انتخابات زیر چتر هژمونی جنبش سبز به رهبری میرحسین موسوی قرار گرفتند و این صف بندی آنچنان عریان شد که از بعد از راهپیمایی ۲۵ خرداد ماه ۸۸ در تهران که طبق گفته قالیباف شهردار محافظه کار تهران «بیش از چهار میلیون نفر در این راهپیمایی شرکت کردند»، حاکمیت به رهبری خامنه‌ای از ۳۰ خرداد ماه ۸۸ کوشید تا با قهرآمیز کردن تضاد، شرایط را برای سرکوب همه جانبه این جنبش فراگیر آماده کند.

ب - در خرداد ۹۱ اگرچه بحران در حاکمیت در حال اعتلاء می‌باشد، ولی ماهیت این بحران با بحران سال ۸۸ متفاوت می‌باشد چراکه هر چند در بحران خرداد ۸۸ بالاخره از نماز جمعه روز ۲۹ خرداد تضاد و صف بندی بین جناح‌های درونی حاکمیت به صف بندی بین حاکمیت و مردم کشیده شد، ولی در سال ۸۸ تا قبل از ۲۲ خرداد هر چند حمایت‌های مردمی از جناح‌های شرکت کننده در جامعه وجود داشت ولی به صورت مشخص تا قبل از ۲۲ خرداد ۸۸ تضاد موجود به جناح‌های داخلی رژیم که بر سر تقسیم قدرت بین بالائی‌ها بود - که در طول ۳۰ سال گذشته همیشه جاری و ساری بود - خلاصه می‌شد. اما بحران حاکمیت در خرداد ۹۱ صورتی متفاوت با بحران خرداد ۸۸ دارد چراکه بحران غالب حاکمیت در خرداد ۹۱ معلول انتقال فشارهای اجتماعی است که عامل این فشار پائینی‌ها، گرانی، فقر، تورم، بیکاری و رکود اقتصادی می‌باشد که باعث گردیده تا جامعه خود را در مرز بین هست و نیست احساس کند و وجود این بحران در حاکمیت است که باعث گردیده تا رژیم برای مقابله کردن با این بحران داخلی دست به دامن سرمایه‌های خارجی و تلاش در جهت شکستن تحریم‌های جهانی به خاطر سیاست هسته‌ایش بشود، که در این رابطه تغییر سیاست رژیم در نشست گروه ۱+۵ در سوم خرداد در بغداد در خصوص سیاست هسته‌ایش که قبلاً توسط حرام دانستن سلاح نظامی هسته‌ای توسط خامنه‌ای بستر آن فراهم شده بود و محدود کردن خواسته خود در حد غنی سازی ۳/۵٪ قابل تفسیر می‌باشد. چراکه از زمانی که رژیم دریافت، دیگر برای او امکان زندگی دیپلماسی در شکاف وجود ندارد و با تحریم بانک مرکزی و تحریم خرید نفت از ایران هر گونه مانور اقتصادی از رژیم گرفته شده است و دیگر برایش امکان حیات دیپلماسی با غرب جدای از مذاکره با آمریکا وجود ندارد، کوشید که گردونه دیپلماسی خود را در راستای شکستن تحریم‌های اقتصادی غرب تغییر دهد که در این رابطه مکانیزم‌هایی که حاکمیت مطلقه فقه‌ای در پیش گرفته عبارتند از:

۱ - قرار گرفتن افسار دیپلماسی و در راس آن‌ها سیاست هسته‌ای در دست خامنه‌ای، بطوریکه در این رابطه خامنه‌ای به صورت مستقیم در رابطه با سیاست هسته‌ای و مذاکره ۱+۵ و مذاکرات و بازدید آژانس و تعیین پکیج پیشنهادی به هیئت ۱+۵ وارد گود شد

از «شورا که در عرصه تشکل کارگری ماهیتی و رای اتحادیه و سندیکا و انجمن‌های صنفی دارد»، چراکه تشکیلات کارگری در عرصه اتحادیه و سندیکا اصلا به خود اجازه نمی‌دهند وارد عرصه سیاست بشوند و فقط در حد خواسته‌های صنفی و اقتصادی فعالیت می‌کنند، اما شورا برعکس اتحادیه و سندیکا اصلا به مرز غیرقابل عبور میان مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی قائل نیست، کارگرانی که بر بستر شوراها به سازماندهی خود می‌پردازند در حالی که خواهان افزایش دستمزد هستند، مناسبات سرمایه‌داری را هم به چالش می‌کشند و می‌پرسند ثروتی که من تولید می‌کنم کجا می‌رود؟

۷ - تکیه بر تقدم استراتژی کوتاه مدت بر تشکیلات حزب عمودی جهت بستر سازی جنبشی، نه خیابانی حزب افقی.

۸ - اعتقاد به پروسه تکوین حزب عمودی در بستر حزب افقی توسط پراتیک کردن با جنبش‌های منطقه‌ای اعم از کرد، بلوچ، ترکمن، عرب و... و جنبش دموکراتیک اعم از مقابله با کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و حمایت از جنبش زنان، کارمندان، دانش آموزان و جنبش اجتماعی اعم از مقابله کردن با کودتای اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی توسط تسخیر سفارت و جنگ با حزب بعث در کنار کودتای سیاه فرهنگی که بر علیه جنبش دموکراتیک دانشجویی بود و کودتای سرکوب خونین اقلیت‌های قومی در سال ۵۸ و ۵۹ که یک کودتای بر علیه جنبش سیاسی بود.

۹ - اعتقاد به این اصل که تنها این مردم در داخل کشور هستند که باید بار اصلی مبارزه را بر دوش بکشند.

۱۰ - زمانی می‌توان پروسه تکوین حزب - چه در فرآیند عمودی آن و چه در فرآیند افقی آن - را از سرگرفت که در جامعه حداقل یکی از جنبش‌های چهارگانه سیاسی، یا اجتماعی، یا دموکراتیک و یا سوسیالیستی در شرایط اعتلا قرار داشته باشد. به این دلیل بود که آرمان از بهار ۵۸ به موازات استقرار و تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی با عمده کردن مؤلفه مبارزه ضد ارتجاعی بر مبارزه ضد لیبرالیستی - که جریان‌های همسو شعار آن را می‌دادند - معتقد به شکست انقلاب شد و لذا در همین رابطه نوک پیکان حرکت خود را در جهت اعتلا بخشیدن به جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، دموکراتیک و سوسیالیستی نشانه گرفت و از همان آغاز هر گونه استراتژی چریک‌گرایی و ترور و مبارزه قهرآمیز در جامعه ایران را فاقد فونکسیون و حتی دارای فونکسیون منفی اعلام کرد و در راستای مقابله با اندیویدوالیسم نظری و کاراکتری و تشکیلاتی نیروهای شریعتی علاوه بر اینکه مؤلفه «سیاسیات» را در حرکت شریعتی برای اولین بار مطرح کرد، کوشید تا این مؤلفه را نسبت به مؤلفه‌های دیگر نظری و عملی پر رنگ‌تر بکند. از تحلیل‌های مداوم قومیت‌ها گرفته تا تحلیل‌های سیاسی از ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بالاخره تحلیل‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تشکیلاتی و باز در همین رابطه «آرمان» از همان آغاز با تحلیل‌ها و بیانی‌ها و ارائه برنامه حداقلی خود می‌کوشید تا تشکیلات عمودی را به طرف جنبش‌های چهارگانه سوق دهد که در این رابطه با تکیه بر ارگان‌های متعدد سیاسی، عقیدتی، اجتماعی و

۲ - استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی (در دو فرآیند حزب عمودی و حزب افقی) یک استراتژی جنبشی می‌باشد نه یک استراتژی ایدئولوژیک و برای اینکه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه شریعتی گرفتار پروسس کاذب ایدئولوژیک نشود تنها راه آن است که برعکس حرکت شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که حرکت افقی حزب‌گرایانه خود را در ارشاد بر بستر کلاس و کنفرانس و کتابخانه و تئاتر و... بنا کرد، حرکت افقی حزب را در بستر پراکسیس پیوند ساز حزب عمودی با جنبش‌های چهارگانه سیاسی، اجتماعی، دموکراتیک و سوسیالیستی یا جنبش کارگری قرار دهیم. در آن صورت است که استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی به جای اینکه یک استراتژی ایدئولوژیک بشود یک استراتژی جنبشی خواهد شد. به عبارت دیگر استراتژی جنبشی، جانشین استراتژی ایدئولوژیک قبلی شریعتی می‌گردد.

۳ - جنبش ایدئولوژیک یک جنبش خیابانی است که مهم‌ترین مشخصه جنبش خیابانی «فقدان برنامه و فقدان سازماندهی و صورت خود به خودی» داشتن است، در صورتی که جنبش اجتماعی یک جنبش هدایت شده، سازماندهی شده و نهادینه شده بر بستر نهادهای صنفی و اجتماعی و سیاسی از اتحادیه‌ها تا شوراها می‌باشد که مهم‌ترین مشخصه جنبش اجتماعی با این تعریف عبارت است از: الف - هدایت شده ب - سازماندهی شده ج - برنامه دار د - هدفمند ه - پی گیر و - آینده نگر

در صورتی که جنبش خودبخودی دارای مشخصه:

الف - تاکتیک محور ب - پراگماتیسم ج - حال بین د - بی برنامه ه - بی هدف، می‌باشد .

۴ - بر پایه استراتژی جنبشی، اندیشه تحول جنبش‌های چهارگانه اجتماعی، سوسیالیستی، دموکراتیک و سیاسی به صورت جبری از خود شرایط عینی جنبش‌ها حاصل نمی‌شود، بلکه بالعکس از بیرون شرایط عینی این جنبش‌ها توسط تشکیلات عمودی سازمان‌گر پیشگام وارد خودآگاهی آنها می‌گردد.

۵ - جنبش ایدئولوژیک برعکس جنبش اجتماعی، سیاسی، سوسیالیستی و دموکراتیک به علت بی برنامه بودن و بی سازماندهی نمی‌تواند در جامعه تحول اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ساختاری بوجود آورد، بلکه بالعکس فقط در خدمت انتقال قدرت یا تقسیم، بازتقسیم قدرت بین بالائی‌ها خواهد بود.

۶ - از آنجائی که مسیر استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی بر استراتژی جنبشی در بستر جنبش‌های چهارگانه اجتماعی، دموکراتیک، سیاسی و سوسیالیستی استوار می‌باشد، با عنایت به اینکه در استراتژی جنبشی پروسه تکوین و اعتلای جنبش بر نهادینه کردن حرکت جنبش در کادر نهادهای اقتصادی، نهادهای مدنی و نهادهای اجتماعی می‌باشد، در این رابطه عالی‌ترین بستری که جهت نهادینه کردن و سازماندهی جنبش‌های چهارگانه به کار گرفته می‌شود عبارتند

تشکیلاتی بستر سازی می‌کرد. یعنی:

الف - «آرمان مستضعفین» ارگان عقیدتی - سیاسی و تشکیلاتی جنبش سیاسی.

ب - «آوای مستضعفین» دانشجویان، «راه مستضعفین» دانش آموزان، «خروش مستضعفین» زنان به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - تشکیلاتی جنبش دموکراتیک.

ج - کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی با ارگان «ابلاغ» به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - تشکیلاتی جنبش اجتماعی

د - «بازوی مستضعفین» به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی و تشکیلاتی جنبش سوسیالیستی و در راس آن‌ها طبقه کار بود.

لذا به این ترتیب بود که آرمان حرکت برونی خود را از بهار ۵۸ شروع کرد.

چه عواملی بستر ساز بحران فراگیر سال‌های ۵۹-۶۰ شد؟ سوال فریبی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه با توجه به اینکه برنامه حداقلی و حداکثری «آرمان» در راستای استراتژی تحزب‌گرایانه عمودی و افقی سازمان‌گر بود، چه وضعی در حرکت «آرمان» وجود داشت که این جریان را در نیمه دوم سال ۵۹ و سال ۶۰ گرفتار بحران استخوان سوز تشکیلاتی کرد؟

برای پاسخ به این سوال و فهم آن تضاد، کافی است که دوباره سری به همان هفت مؤلفه بحران ساز حرکت شریعتی که فوقاً مطرح کردیم بزنیم و ببینیم که کدام مؤلفه بحران ساز حرکت شریعتی بود که باعث گردید که به علت عدم برخورد «آرمان» با آن‌ها در بستر تشکیلات عمودی حزب، این تشکیلات را گرفتار بحران بکند:

الف - تاکتیک‌گرایی در عرصه استراتژی

ب - عدم مبارزه پی‌گیر تئوریک با چریک‌گرایی، که توسط مجاهدین خلق دوباره به صورت دیسکورس حاکم شده بود و بی‌محابا جهت کسب قدرت با آنتاگونیست کردن فضا پیش می‌رفتند.

ج - سومین مؤلفه عدم تغییر هیرارشی مؤلفه‌های اندیشه شریعتی که عبارت بود از «کویریات - اجتماعیات و اسلامیات».

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم این ساختار دارای دو اشکال عمده بود:

یکی اینکه با پر رنگ کردن «کویریات» همراه با فقدان «سیاسیات» به صورت کنکریب نطفه اندیویدوآلیسم تشکیلاتی در اندیشه شریعتی باعث گردید.

دوم اینکه به علت وجود شکاف بین «سیاسیات و اجتماعیات» با «اسلامیات و کویریات» در اندیشه شریعتی این امر عاملی شد تا «اسلامیات و کویریات» شریعتی صورت عام و کلی و مجرد پیدا کند - که البته شریعتی در دوران بعد از آزادی از زندان به این شکاف واقف شده بود و تا اندازه‌ای در این راستا تلاش کرد ولی به علت فقدان شرایط پراتیک کردن مانند سال‌های ۴۸ تا ۵۱ نتوانست پروژه ناتمام خود را تمام کند این پروژه ناتمام شریعتی در عرصه پراکسیس دو ساله «آرمان» در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ نتوانست تمام شود و دلیل آن

هم این بود که گرچه «آرمان» مؤلفه «سیاسیات» را برای اولین بار وارد اندیشه شریعتی کرد، ولی نتوانست بر پایه «سیاسیات» هیرارشی ساختار اندیشه شریعتی بر پایه «سیاسیات - اجتماعیات - کویریات - اسلامیات» به صورت تطبیقی تغییر دهد، که این امر باعث شد تا در هسته و جوهر اندیشه «آرمان» باز «کویریات و اسلامیات» صورت مجرد و عام و کلی و مکانیکی پیدا کند که خود این امر نطفه ساز اندیویدوآلیسم تشکیلاتی در تشکیلات «آرمان» شد، که عامل اصلی بحران تشکیلاتی «آرمان» در نیمه دوم سال ۵۹ و سال ۶۰ شد.

بنابراین اگر بخواهیم هسته اولیه تکوین بحران «آرمان» در سال ۵۹ - ۶۰ را به صورت تئوریک تبیین نماییم عبارت بود از «تکوین یک نطفه اندیویدوآلیسم تشکیلاتی که این اندیویدوآلیسم تشکیلاتی معلول بسترهای عینی و ذهنی بود که عمده‌ترین بستر نظری آن همین مکانیکی مطرح شدن کویریات در اندیشه شریعتی و اندیشه آرمان بود»، بطوریکه نیروی تشکیلاتی «آرمان» هنگامی که خود را مسلح به اندیشه «کویریات» شریعتی یا «آرمان» می‌دید، اولاً خود را اشباع شده می‌یافت و دیگر خلاء و ضعفی در خود و کویریات خود نمی‌یافت تا در عرصه پراکسیس اجتماعی بخواهد آن را بر طرف کند، در ثانی هیچگونه سنخیتی بین «کویریات» نظری خود با «اسلامیات یا اجتماعیات و سیاسیات» نمی‌یافت تا این منابع اربعه را بخواهد در پیوند با یکدیگر تکمیل کند، و آخر سر به آنجا می‌رسید که:

اولاً توسط مطالعه نظری خارج از بستر پراکسیس اجتماعی می‌تواند به این منابع اربعه ذهنی خود تکامل بخشد.

ثانیاً برای شخص به صورت فردی و بدون نیاز به جمع و بدون بستر تشکیلات عمودی یا افقی حزب و بدون پراکسیس تشکیلاتی و اجتماعی و حزبی این منابع قابل کسب و دسترسی بود.

از اینجا بود که فلسفه حرکت تشکیلاتی و پراکسیس اجتماعی در دیدگاه او بی معنی می‌شد و در خود نه نیازی به پراتیک جمعی احساس می‌کرد و نه نیازمند مبارزه تشکیلاتی و حزبی بود و نه به پراکسیس اجتماعی به عنوان عامل بستر ساز «کویریات - اسلامیات - سیاسیات - اجتماعیات» نگاه می‌کرد. همه این مؤلفه‌ها به صورت جداگانه و مکانیکی در ذهن و زندگی او جاری و ساری بودند طبیعی بود که اینچنین فردی هیچگونه وابستگی و دلبستگی به تشکیلات و پراکسیس اجتماعی نداشته باشد و تشکیلات و پراکسیس اجتماعی تا زمانی که برای او بستر ساز هویت فردی و هویت فرقه‌ای، یا هویت گروهی، یا هویت اجتماعی، یا هویت طبقاتی، یا هویت سیاسی است، دارای ارزش باشد قطعا و جزما همینکه با هویت‌های گوناگون و رنگارنگ او در تضاد بیافتد و نیاز فدا کردن هویت و نام و نانش در پای مبارزه و تشکیلات و پراکسیس اجتماعی در میان بیاید او هویت را انتخاب می‌کند و تشکیلات و مبارزه و پراکسیس را فدا می‌کند. این نگرش به «کویریات، اسلامیات، اجتماعیات و سیاسیات» در تشکیلات «آرمان» در سال ۵۹ - ۶۰ ایجاد یک اندیویدوآلیسم تشکیلاتی کرد که این اندیویدوآلیسم تشکیلاتی پایه بحران تشکیلاتی «آرمان» در سال ۶۰ شد. آنچنان بحرانی که سکان تشکیلات «آرمان» در تهران

مکانیزم برخورد ما با این هسته اندیویدوآلیسم نظری و تشکیلاتی بر پایه برخورد دو مؤلفه‌ای عینی و ذهنی صورت بگیرد که در بستر ذهنی - از آنجائی که کار ما چه در عرصه روش و چه در عرصه نگرش که همان «اسلامیات و فلسفیات و اجتماعیات و سیاسیات و کویریات» می‌باشد - باید به تبیین دوباره همه این‌ها در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر می‌پرداختیم و در عرصه عینی موظف بودیم که به موضوع حزب و حرکت حزب و پراکسیس اجتماعی و استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در دو فاز حزب عمودی و حزب افقی و تبیین تئوریک و عملی آن‌ها بپردازیم^۵. بنابراین قبل از اینکه در اینجا به ارزیابی کار نشر مستضعفین در طول سه سال گذشته بپردازیم، ابتدا منظور و هدف خودمان از این ارزیابی و بازشناسی را روشن بکنیم. ما در اینجا می‌خواهیم روشن بکنیم که آیا نشر مستضعفین در طول سه سال گذشته خود توانسته است به هدف اولیه خود که مقابله کردن با هسته اندیویدوآلیسم نظری و تشکیلاتی اندیشه شریعتی و «آرمان» است، دست پیدا بکند؟ برای پاسخ به این سوال یک فلش بک سه ساله می‌زنیم و نگاهی دوباره هر چند کلی به کار نشر در طول سه سال گذشته می‌اندازیم. در یک نگاه کلی، کل کار نشر در طول سه سال گذشته به شش بخش «اسلامیات - اقتصادیات - سیاسیات - اجتماعیات - اخلاقیات یا کویریات و فلسفیات» تقسیم می‌شود.

الف - اسلامیات نشر مستضعفین: در رابطه با مؤلفه اول یعنی مؤلفه «اسلامیات» که زیربنائی ترین مرحله کار نشر مستضعفین می‌باشد، نشر مستضعفین در طول سه سال گذشته در ادامه پروژه ناتمام فاز اول و دوم «آرمان» یعنی پروژه اسلام شناسی یا انواع اسلام شناسی «تطبیقی - انطباقی - دگماتیسم» پروژه اسلام تاریخی را به عنوان بزرگترین دستاورد خود و تکمیل کننده پروژه ناتمام انواع اسلام شناسی در متن کار خود قرار داد، که در این رابطه در طول سه سال گذشته نشر مستضعفین در چهار محور:

۱ - دروس اسلام شناسی

۲ - تفاسیر قرآن

۳ - شرح‌های نهج البلاغه

۴ - تبیین زندگی شخصیت‌های اسلامی از پیامبر تا علی و امام حسین و...

به انجام این مقصود پرداخته است. طرح محوری پروژه اسلام تاریخی در بستر «اسلامیات» در رابطه با مقابله تئوریک با آن هسته اندیویدوآلیستی تشکیلاتی - که شرحش رفت - به این دلیل می‌باشد که از آنجائی که تنها در اسلام تاریخی است که بر پایه اجتهاد در اصول و فروع - آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید - اسلام دارای دینامیزم می‌باشد و با عنایت به اینکه تنها زمانی که اسلام دارای دینامیزم باشد امکان تکوین اسلام تطبیقی بر پایه تطبیق اسلام با زمان محقق می‌شود و تنها در بستر اسلام تطبیقی مولود دینامیزم اسلام تاریخی امکان پیوند بین

۵. البته در پیوند با فاز اول و دوم و پیوند با اندیشه‌های شریعتی می‌بایست مورد تبیین دوباره قرار می‌گرفت.

و شهرستان‌ها را به لرزه درآورد و از آنجائی که در سال ۶۰ با حمله و دستگیری و بگیر و ببند رژیم مطلقه فقهاتی قبل از اینکه صورت حساب توسط «آرمان» تبیین و تئوریزه بشود، این پروژه ناتمام به محاق زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و به خارج از کشور رفت.

در این رابطه بود که در بستر اسارت و هجرت پس از اینکه بالاخره تصمیم به فاز دوم حرکت در لباس نشر مستضعفین گرفته شد مهم‌ترین موضوعی که در خصوص حرکت فاز دوم حرکت «آرمان» در دستور کار مسئولین نشر مستضعفین قرار گرفت، مقابله کردن با این هسته اندیویدوآلیسم نظری و تشکیلاتی فاز اول حرکت «آرمان» بود، چراکه برای ما جای هیچ شکی نبود که تا زمانی که در فاز سوم حرکت‌مان با این هسته اندیویدوآلیسم نظری و تشکیلاتی فاز اول و دوم حرکت «آرمان» برخورد نشود^۲، هرگونه حرکتی که دوباره در این راستا انجام گیرد، دوباره «آش همان آش است و کاسه همان کاسه»، لذا بحران تشکیلاتی امری جبری و محتوم خواهد بود. البته باز هم تاکید می‌کنیم که در بازشناسی ریشه‌های بحران تشکیلاتی سال ۵۹ - ۶۰ عقبه این بازشناسی به آبشخور اولیه اندیشه «آرمان» یعنی فاز یک و اندیشه‌های شریعتی بازگشت پیدا می‌کرد که این موضوع کار ما را در فاز سوم حرکت «نشر» با مشکلات و مسئولیت بیشتری همراه می‌کرد، چراکه در بازشناسی ریشه بحران تشکیلاتی ما به این حقیقت رسیدیم که تا زمانی که موضوع هسته اندیویدوآلیسم نظری و تشکیلاتی در اندیشه شریعتی و اندیشه «آرمان» در فاز یک، در رابطه با مؤلفه‌های «کویریات و اسلامیات و اجتماعیات» به صورت تئوریک حل نکنیم، امکان حرکت حزبی چه به صورت حزب عمودی و چه به صورت حزب افقی در بستر اندیشه شریعتی و «آرمان» امری محال و غیرممکن می‌باشد.

نشر مستضعفین و اندیویدوآلیست تشکیلاتی: بزرگترین معضل نظری تشکیلاتی و استراتژی در فاز سوم حرکت ما یعنی نشر مستضعفین از همان آغاز شروع کار در بهار ۸۸ مقابله عملی و نظری با هسته اندیویدوآلیستی تشکیلاتی بود، از آنجائی که چنین تصور می‌کنیم که حال پس از سه سال کار نشر مستضعفین به مرحله‌ائی رسیده باشیم که از خود بپرسیم، آیا واقعا توانسته‌ایم در طول سه سال گذشته این تضاد و عقده و معضل تئوریک در اندیشه «آرمان» را حل کنیم تا بستری برای مراحل بعدی حرکت حزبی نشر مستضعفین آماده بشود؟

برای پاسخ به این سوال مهم^۳ باید ابتدا به این موضوع توجه داشته باشیم که در نقشه و پروژه نشر مستضعفین قرار ما بر این بود که

۳. فاز اول، فاز درونی «آرمان» بود که سال‌های ۵۵ تا ۵۸ یعنی مدت سه سال ادامه داشت در صورتی که فاز دوم حرکت «آرمان» فاز برونی بود که از بهار ۵۸ تا تابستان ۶۰ ادامه داشت و در سال ۶۰ با قلع و قمع نیروهای «آرمان» توسط رژیم مطلقه فقهاتی این فاز هم به پایان رسید. فاز سوم که از خرداد ۸۸ شروع شده است به نام فاز «نشر» می‌باشد که در حال استمرار است.

۴. در سومین سالروز تولد نشر مستضعفین یعنی سالروز شروع فاز سوم حرکت‌مان حال که نشر مستضعفین تصمیم گرفته تا چهارمین سال حیات خود را آغاز بکند.

«مبانی تنوری حزب در اندیشه ما - بقیه از صفحه اول»

مشخصات «شریعتی تاریخی» و وجه تمایز آن با «شریعتی انطباقی» عبارتند از:

الف- شریعتی با دیالکتیک می‌بیند و بر جاده سوسیالیست راه می‌رود و با «جمره آگاهی» - تثلیث زر و زور و تزویر - را - رمی جمره - می‌کند و در مجموعه آثار ۴ صفحه ۹۶ می‌گوید: «من با سرمایه‌داری به آن علت مخالفم که سرمایه‌داری ملیت را تجزیه می‌کند و انسان را دو قطبی و استثمار را تشدید و فقر و فساد و حق‌کشی را همیشگی می‌سازد و با استبداد به آن علت مخالفم که دیکتاتوری فردی و فکری و مذهبی و طبقاتی را رشد می‌دهد و آزادی انسان و اندیشه و احساس و هنر و خلاقیت انسان را می‌کشد و به جمود می‌کشاند.»

ب- شریعتی حرکت تحزب‌گرایانه را بر پایه -استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه توده‌ائی- جایگزین استراتژی انطباقی چریک‌گرائی و ارتش خلقی گذشته خود می‌کند.

ج- شریعتی بر پایه اعتقاد به اجتهاد در اصول اسلام (بزرگترین اصل اسلام از ابراهیم تا محمد و از محمد تا حال را با چاقوی اجتهاد به چالش می‌کشد) توحید کلامی (توحید ذهنی، صفاتی، ذاتی و افعالی) را به توحید تاریخی، توحید اجتماعی و توحید انسانی بدل می‌کند.

د- شریعتی دموکراسی را در بستر سوسیالیست معنی می‌کند و نه سوسیالیسم را در بستر دموکراسی (مجموعه آثار ۱۷ صفحه ۹).

ه- شریعتی عرفان را در بستر پراکسیس اجتماعی - عبادت و کار و مبارزه اجتماعی- دنبال می‌کند و نه در بستر صوفیانه - کویر و هیبوط و گفتگوهای تنهائی- سال ۴۷ شریعتی می‌گوید؛ «اگر درگیری و تضاد را از زندگی انسان بر داریم نه تکامل خواهیم داشت و نه معنی زندگی کردن که ویژه آدمی است تحقق پیدا می‌کند» (مجموعه آثار ۲۵ صفحه ۳۷۸).

و- شریعتی در «حسین وارث آدم» و «قاسطین و مارقین و ناکثین» و «شیعه یک حزب تمام» و «میعاد با ابراهیم» اسلام را به عنوان یک پراکسیس می‌بیند که هم راهنمای عمل اجتماعی است و هم انگیزه دهنده به عمل اجتماعی می‌باشد و هم تبیین‌کننده فلسفی و تاریخی و سیاسی عمل اجتماعی است (مجموعه آثار یک صفحات ۴۲ تا ۴۴).

ز- شریعتی مشکل عمده کشورهای جهان سوم و مسلمانان و جامعه ایران را سرمایه‌داری اعلام می‌کند و در عرصه مبارزه با سرمایه‌داری اقتصاد را اصل و زیربنا می‌داند و می‌گوید که؛ «در جامعه سرمایه‌داری و در درون اقتصادی که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می‌سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره‌کشی و افزون طلبی جنون آمیز و حرص استوار است با پند و اندرز و آیه و روایت و اخلاق نمی‌توان آن جامعه را ساخت» (مجموعه آثار ۲۰ صفحه ۴۸۱).

ح- شریعتی سوسیالیسم را؛

نان، آزادی و فرهنگ معنی می‌کند (مجموعه آثار ۱ صفحه ۱۵۰).

و آزادی را به عرفان، برابری و آزادی تعریف می‌کند (مجموعه آثار

پراکسیس اجتماعی و اسلام شناسی که بستر پیوند بین «اسلامیات و اجتماعیات و کویریات یا اخلاقیات و سیاسیات و...» می‌باشد.

بنابراین از آنجائی که بدون اسلام تطبیقی مولود اسلام تاریخی امکان دست یابی به «اسلامیات»ی که بتواند در پیوند با «اجتماعیات و سیاسیات و اقتصادیات و فلسفیات و کویریات یا اخلاقیات» قرار گیرد، وجود ندارد. به همین دلیل نشر مستضعفین در طول سه سال گذشته اوج تکیه تئوریک خود را در جهت طرح اسلام تاریخی گذاشت و دلیل این امر این است که تنها از طریق اسلام تاریخی است که می‌توان رابطه مکانیکی میان «اسلامیات و اجتماعیات و اقتصادیات و سیاسیات و اخلاقیات یا کویریات و فلسفیاتی» که قبلا در اندیشه «آرمان» و اندیشه شریعتی وجود داشت و آبشخور اولیه تکوین و پیدایش اندویدوآلیسم نظری بود، از میان بردارد. از طرف دیگر از آنجائی که در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی و آرمان و نشر مستضعفین در فرآیند حزب افقی در مرحله پروسه خودآگاهی‌بخش توده‌ها اسلام تاریخی به عنوان سر پل انتقال دیالکتیک اجتماعی -طبقاتی به خودآگاهی توده‌ها در جامعه مذهبی ایران می‌باشد. لذا طبیعی است که بر پایه اسلام انطباقی و اسلام دکماتیسم هرگز امکان ایجاد این خودآگاهی در توده‌ها وجود ندارد و این تنها اسلام تاریخی است که به خاطر دینامیزم ذاتی‌اش می‌تواند بستر ساز خودآگاهی اجتماعی در یک جامعه مسلمان مذهبی مثل ایران بشود و اما در باب اینکه نشر مستضعفین تا چه اندازه توانسته است که پروژه اسلام تاریخی را تمام کند. البته نکته‌ائی که طرح آن در اینجا در رابطه با اسلام تاریخی حائز اهمیت می‌باشد اینکه به موازات طرح اسلام به صورت تاریخی از طرف نشر مستضعفین تنها تاریخی بودن به اسلام بسنده نمی‌شود، بلکه تمامی مبانی اسلام تاریخی خود تاریخی می‌شوند که این‌ها عبارتند از:

۱ - وحی

۲ - حیات ۲۳ ساله پیامبر اسلام

۳ - نهضت تسلسلی پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا محمد

۴ - زن در اسلام

۵ - مستضعفین در قرآن

۶ - جامعه در قرآن و...

ادامه دارد



۱. باید صبر کنیم که ۲۵ درس اسلام شناسی توسط انتشار مستضعفین منتشر گردد و پس از انتشار ۲۵ درس اسلام شناسی که یک دوره کامل اسلام شناسی تاریخی می‌باشد آن وقت می‌توانیم در باب توان نشر مستضعفین در این رابطه اظهار نظر بکنیم. البته بد نیست که در همین جا به این نکته اشاره کنیم که علاوه بر اینکه در نشر مستضعفین از زاویه اسلام شناسی تاریخی. تفسیر سوره‌های قرآن. شرح نهج البلاغه و حرکت ۲۳ ساله پیامبر اسلام. حرکت امام علی و حرکت امام حسین و... تبیین تطبیقی کرده‌ایم. اندیشه شریعتی و اقبال و ابن خلدون نیز در این رابطه مورد تبیین دوباره تطبیقی قرار داده‌ایم.

۱ (صفحه ۹۷).

و شرک را به زر، زور و تزویر می‌شناسد.

و اسلام را به اجتهاد، هجرت و امر به معروف ترجمه می‌کند.

و عدالت را به کتاب، ترازو و آهن تبیین می‌نماید.

و انسان را به حقیقت، خیر و زیبایی می‌بیند (مجموعه آثار ۲ صفحه ۵۱).

و حزب را به آرمان، نظریه و برنامه می‌فهمد.

و عرفان را عبادت، کار و مبارزه می‌داند.

و توحید را با سوسیالیسم، آگزیستانسیالیسم و عشق نگاه می‌کند (مجموعه آثار ۲۵ صفحه ۳۵۵).

و تاریخ را با مالکیت و ماشینیسم تحلیل می‌کند (مجموعه آثار ۱۶ صفحه ۸۰).

۴۷).

ع- در «شریعتی تاریخی»؛ هدف از تحقق -استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی- کسب قدرت نیست، بلکه خود آگاه کردن جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری و سیاسی می‌باشد (مجموعه آثار ۴ صفحه ۹۴).

ش- شریعتی آزادی را جزء حقوق طبیعی انسان‌ها می‌داند و نه امری قراردادی که کسی بتواند آن را حتی در راه خدا فدا کند (مجموعه آثار ۳۵ صفحه ۵۴۹).

ص- در «شریعتی تاریخی»؛ «انسان» با آزادی و سوسیالیسم تعریف می‌شود و نه «آزادی و عدالت» با انسان تعریف گردد (مجموعه آثار ۲ صفحه ۱۴۱).

ف- در «شریعتی تاریخی»؛ توسعه و تکامل بر بستر پراکسیس طبیعی و اجتماعی و تاریخی امکان پذیر می‌شود و نه بالعکس (مجموعه آثار ۲۵ صفحه ۳۷۸).

ق- در «شریعتی تاریخی»؛ برادری را باید در برابری دید و نه برابری را در برادری؛ زندگی برادرانه در یک جامعه جز بر اساس یک زندگی برابری محال است (مجموعه آثار ۲۰ صفحه ۴۸۱).

ر- در «شریعتی تاریخی»؛ اخلاق در بستر زندگی اجتماعی معنی می‌شود نه در عرصه روانشناسی فرد؛ شکم خالی هیچ چیز ندارد، جامعه‌ای که دچار کمبود اقتصادی و مادی است مسلماً کمبود معنوی خواهد داشت، آنچه را که به نام مذهب و اخلاق می‌نامند در جامعه فقیر یک سنت موهوم انحرافی است و اصلاً معنویت و اخلاق و مذهب نیست (مجموعه آثار ۲۰ صفحه ۲۸۹).

ش- در «شریعتی تاریخی»؛ «معاد از درون معاش بیرون می‌آید» و «خودآگاهی از دل آگاهی»، «نه معاش از دل معاد و آگاهی»، چنان که صوفیان می‌گویند؛ اول مردم از دل خودآگاهی باید آگاهی پیدا کنند و سپس به خودآگاهی برسند. مردمی را که آب قنات ندارند به جستجوی آب حیات و در پی اسکندر روانه کردن و قصه خضر در گوششان خواندن، شیطنت بدی است و آن‌ها که عشق را در زندگی خلق جانشین نان می‌کنند فریبکارانند که نام فرییشان را زهد گذاشته‌اند، مردمی که معاش ندارند معاد هم ندارند (مجموعه آثار ۱۳ صفحه ۱۲۶۶).

ت- در «شریعتی تاریخی»؛ «آزادی با نان تعریف می‌شود» و «دموکراسی با سوسیالیسم» و «معاد با معاش»؛ لیبرالیسم و سرمایه‌داری می‌گویند؛ «برادر حرفت را خودت بزنی نانت را من می‌خورم»، مارکسیسم برعکس می‌گوید؛ «رفیق! نانت را خودت بخور حرفت را من می‌زنم» و فاشیسم می‌گوید؛ «نانت را من

حل

بحران تنوریک در

استراتژی راه شریعتی (از سال

۶ تا سال ۸۸ یعنی) به مدت ۲۸ سال در

دستور کار نشر مستضعفین بود، چراکه نشر

مستضعفین معتقد است؛ تا زمانی که بحران

تنوری استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه

حزبی در حرکت شریعتی حل نگردد، هر

گونه حرکت تشکیلاتی در این راستا

گرفتار بحران و آسیب و به بن

بست خواهد رسید.

ط - شریعتی زن، عدالت، انسان، مذهب و هنر را سلسله مقولات تاریخی می‌داند که باید به شکل تاریخی با آن‌ها برخورد کرد و نه به شکل فقهی و سیاسی (مجموعه آثار ۲۴ صفحه ۱۴۵).

ی- شریعتی سعادت را بدون گذار از عدالت و سوسیالیسم ناممکن می‌داند و معتقد است که؛ «در جامعه سرمایه‌داری پیشرفت است اما به کدام سو؟ ثروت است اما به سود کدام طبقه؟ علم وجود دارد اما در خدمت چی؟ تکنولوژی آری اما در دست کی؟ آزادی هست و همه به تساوی حق تاختن دارند و مسابقه ای به راستی آزاد و بی ظلم و تبعیض و تقلب در جریان است، اما طبیعی است که فقط آن‌ها که سواره‌اند پیش می‌افتند» (مجموعه آثار یک صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴).

ک- برای شریعتی مارکسیسم رقیب است و سرمایه‌داری دشمن.

ل- شریعتی آزادی را رهائی از استبداد، استثمار و استحمار معنی می‌کند (مجموعه آثار ۲ صفحه ۴۳).

م- شریعتی آینه فرد را در جامعه تماشا می‌کند و اندیویدوآلیست را در سوسیالیسم می‌بیند و روانشناسی را در جامعه شناسی مطلق می‌کند و انسانیت و انسان را در تاریخ قابل تحقق می‌بیند و اصالت فرد را از عینک اصالت اجتماع تماشا می‌کند و فرد را در جامعه تبیین می‌نماید و نه فرد را در برابر جامعه (مجموعه آثار ۱۴ صفحه ۱۷۷).

ن- شریعتی با تاریخی کردن اسلام - مذهب هدفی و اسلام هدفی- را نفی می‌گرداند و عامل تمامی بدبختی‌های جوامع مذهبی را در - مذهب هدفی و اسلام هدفی و شیعه هدفی- می‌داند (مجموعه آثار ۱۶ صفحه

همین جریان ارشاد شریعتی بود که بحران استراتژی حرکت شریعتی باعث گردید تا آنها به طرف خط مشی مسلحانه و چریکی سمت گیری کنند، بدون آن که کوچکترین اطلاعاتی از تئوری استراتژی حزبی یا چریکی داشته باشند!^۱

۳ - جریان نشر مستضعفین (که از نیمه اول سال ۵۵ پروسه تکوین خود را آغاز کرد) نخستین و تنها جریانی بود که بعد از فراگیر شدن بحران استراتژی در حرکت ارشاد شریعتی پرچم استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در جریان شریعتی را بلند کرد و تنها راه رهایی حرکت شریعتی از بحران و رکود را - نجات از بحران استراتژی - اعلام کرد که با اعتلای جنبش اجتماعی ضد استبدادی از سال ۵۶ و به علت فقدان هر گونه تشکیلات سازمان‌گر سیاسی و هدایتگر در بیرون زندان، جریان ارشاد شریعتی به عنوان تنها بستر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شد که این موضوع شرایط را برای موج سواری تشکیلات سنتی روحانیت فراهم کرد. پیروزی برق آسای جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۵۷ (که عامل اصلی آن حمایت جنبش کارگری ایران از ۱۸ شهریور ۵۷ بود) باعث گردید تا ضرورت علنی شدن و شروع کار برونی به عنوان یک امر محتوم و غیرقابل تغییر، بر حرکت جوان نشر مستضعفین که هنوز دوران جنینی خود را طی می‌کرد تحمیل گردد، نشر مستضعفین در طول سال‌های ۵۸ و ۵۹ کوشید به عنوان تنها جریان مذهبی پرچم اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در راه شریعتی را بر افراشته دارد، اما از نظر تئوری استراتژی نتوانست نیروهای تشکیلاتی خود را واکسینه کند که این امر باعث گردید تا همان بحران استراتژی حرکت ارشاد (که قبلاً از آن یاد کردیم) به سرعت وارد تشکیلات نشر مستضعفین بشود، و با توجه به چریکی شدن فضای سیاسی جامعه (در نیمه دوم سال ۵۹ به بعد) طوفان این بحران استراتژیک به کشتی تشکیلات نشر مستضعفین رسید و آن را در نیمه اول سال ۶۰ به گل نشاند.

۴ - حل بحران تئوریک در استراتژی راه شریعتی (از سال ۶۰ تا سال ۸۸ یعنی) به مدت ۲۸ سال در دستور کار نشر مستضعفین بود، چراکه نشر مستضعفین معتقد است؛ تا زمانی که بحران تئوری استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی در حرکت شریعتی حل نگردد، هر گونه حرکت تشکیلاتی در این راستا گرفتار بحران و آسیب و به بن بست خواهد رسید.

۵ - در راستای پروسه ۳۰ ساله - تدوین تئوریک اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی - به دستاوردهای تئوریک زیر دست یافته است:

الف- انجام تشکیلات حزب سازمان‌گر بر پایه اندیشه شریعتی و به صورت یک امر تک ساحتی (که به مانند تشکلات احزاب سوسیالیستی یا بورژوازی جهانی باشد) امری غیرممکن می‌باشد، چراکه تشکلات فوق سازمان‌های در یا معطوف به قدرت می‌باشند، در صورتی که اصل اول در الفیای تشکیلات حزبی شریعتی این است که؛ «تشکیلات فارسی شد.

۱. حداکثر اطلاعات آن‌ها در رابطه با خط مشی مسلحانه کتاب‌های مصطفی شجاعیان بود.

می‌خورم حرفت را هم من می‌زنم تو فقط برای من کف بزنی! اما اسلام تاریخی امام علی می‌گوید؛ «نانت را خودت بخور حرفت را هم خودت بزنی، من برای اینم تا این دو حق برای تو باشد، من آنچه را حق می‌دانم بر تو تحمیل نمی‌کنم، من خود را نمونه می‌سازم تا بتوانی سرمشق گیری» (مجموعه آثار ۳۵ صفحه ۲۲۸).

۳ - شریعتی و حزب:

۱ - آنچه مسلم است شریعتی در اواخر حرکت خود یعنی در نیمه دوم سال ۵۱ به -استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی- دست پیدا کرد، به طوری که این دست یابی شریعتی به استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی باز هم نتوانست زمینه وداع همیشگی او با استراتژی شهادت طلبانه چریکی و ارتش خلقی را فراهم کند و شریعتی هم چنان تا پایان عمر در عرصه استراتژی به صورت خاکستری حرکت می‌کرد، او اگرچه به لحاظ فکری و عملی در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی حرکت می‌کرد اما به لحاظ احساسی و عاطفی گاه گاهی در سمت دیگر سینه می‌زد و به همین دلیل جریان‌های چریک‌گرای دهه ۵۰ می‌گفتند؛ بزرگترین خواستگاه جذب نیروهای چریکی آن‌ها در حسینیه ارشاد بود، چراکه شریعتی با تمام توان نیروها را آزاد می‌کرد و به علت این که نیروهای آزاد شده در حسینیه ارشاد برای سازماندهی آدرس تشکیلاتی نداشتند، ما در مقابل درب حسینیه ارشاد ایستاده بودیم و به آن‌ها فقط آدرس تشکیلات می‌دادیم.

۲ - از آنجاکه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی یک فرآیند بود (که شریعتی در سال ۵۱ به آن دست پیدا کرد) لذا دستاوردهای تئوریک شریعتی در این رابطه بسیار اولیه است، که شریعتی خطوط محوری این دستاوردهای تئوریک سازمان‌گرای تشکیلات حزبی را در مجموعه آثار - شیعه یک حزب تمام- مطرح کرده است که بسیار خام و اولیه و سطحی می‌باشد، به طوری که اصلاً امکان سازمان‌گری یا سازماندهی حزبی در بستر این تئوری مطرح شده در شیعه یک حزب تمام وجود ندارد، حتی شریعتی بعد از آزادی از زندان هم در جایی این بحث تئوریک را دنبال نکرد و لذا استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی تنها به صورت یک شعار باقی ماند، که این امر باعث گردید تا با بسته شدن حسینیه ارشاد حرکت ارشاد شریعتی هم آن چنان که خود در نامه به همایون انتظار داشت؛ بدل به یک جریان حزبی نشود. با توجه به حرکت جریان تشکیلات چریک‌گرانی مذهبی که پس از تحولات ایدئولوژیک (نیمه اول دهه ۵۰ تقریباً در بیرون زندان) به بن بست کامل تشکیلاتی و استراتژی رسیده بودند، این امر باعث گردید تا بحران استراتژی پس از بسته شدن حسینیه ارشاد، کشتی ارشاد شریعتی را نیز به گل بنشاند، آن چنان که تفرقه در استراتژی بزرگترین عامل پراکندگی جریان ارشاد شد، تقریباً تمامی جریان‌های چریکی مذهبی که قبل از انقلاب و بعد از بن بست تشکیلات مجاهدین، در بیرون زندان بوجود آمدند.

ب- اعتقاد به اصل نبوت: در راستای برقراری اصل عدالت و قسط در تاریخ بشر.

ج- اعتقاد به اصل معاد: در راستای پروسه تکامل وجود و مادیت یافتن عمل انسان.

د- اعتقاد به سوسیالیسم و دموکراسی و پلورالیسم: تحت شعار استراتژیک آگاهی- آزادی- برابری.

ه- اعتقاد به زیربنا بودن اقتصاد: در جامعه سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی.

و- اعتقاد به اصل سوسیالیسم: بر پایه اجتماعی کردن تولید و توزیع و خدمات.

ز- اعتقاد به آزادی: بر پایه رهائی از قدرت - زر و زور و تزویر- و تحقق حاکمیت مردم بر پایه شوراهای تکوین یافته (عمودی از پائین به بالا)

۷- ما اعتقاد داریم که؛ روحیه ملی جامعه ایران یک روحیه مذهبی می‌باشد که اسلام تاریخی می‌تواند بر پایه «آگاهی کنکریت» از زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی مردم ایران، بستر خودآگاه ساز این گروه‌ها را در راستای «اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی» در این گروه‌های مختلف اجتماعی فراهم سازد. بنابراین اسلام تاریخی علاوه بر این که دین حکومتی و دین قدرت نیست، اما دین اجتماع و سیاست است و بدون اسلام تاریخی به هیچ وجه امکان تحول فرهنگی در جامعه ایران وجود ندارد و هر حرکت فرهنگ ساز و فرهنگ آفرین در جامعه مذهبی ایران و بیرون از بستر اسلام تاریخی محکوم به شکست خواهد بود و علت پیروزی شریعتی نیز به همین علت بود که به دو عامل بستگی داشت؛

اولا- اعتقاد به تقدم - جنبش فرهنگی- بر جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک و جنبش کارگری داشت.

در ثانی- معتقد بود که جنبش فرهنگی در جامعه مذهبی ایران بر بستر اسلام تاریخی شکل می‌گیرد.

ادامه دارد



سازمان‌گر حزبی باید غیرقدرتی باشد؛ و از آنجا که در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی وظیفه پیشگام-هدایتگری عملی و نظری- می‌باشد، لذا این امر باعث شد تا نشر مستضعفین (برای اولین بار) در عرصه تئوری استراتژی حزبی یک-استراتژی دو مؤلفه‌ای- مطرح کند و در این رابطه تنها راه عملی شدن اندیشه شریعتی را در کادر تحقق-استراتژی دو مؤلفه‌ای تشکیلاتی- بداند، چرا که از نظر نشر مستضعفین تمامی تشکلات حزبی که ما آن‌ها را - یک مؤلفه‌ای- می‌دانیم، به احزاب قدرت بدل خواهند شد.

ب- استراتژی تشکیلات دو مؤلفه‌ای اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی نشر مستضعفین عبارتند از:

- تشکیلات حزبی عمودی.

- تشکیلات حزبی افقی.

در تشکیلات عمودی وظیفه ما تنها سازماندهی نیروهای پیشگام مستضعفین در جهت پرورش نیرو می‌باشد که بتواند بستر پیوند با جنبش‌های سه‌گانه «اجتماعی و دموکراتیک و کارگری» و یا تشکیلات افقی را فراهم سازد، به علت این که تشکیلات افقی از جنبش‌های سه‌گانه عبور می‌کند، پیشگام در تشکیلات افقی (و برعکس تشکیلات عمودی) مانند پیشگام در تشکیلات عمودی یک تشکیلات حرفه‌ای نیستند بلکه این تشکیلات به موازات - کار و زندگی و محل فعالیت صنفی- آن‌ها شکل می‌گیرد، که این امر باعث می‌شود تا تشکیلات افقی یک تشکیلات «جبهه‌ای و دموکراتیک و غیرحرفه‌ای» گردد که از محل زندگی گروه‌های اجتماعی می‌گذرد و تنها بر پایه برنامه‌های مشخص که نمایش دهنده خواسته‌های مشخص آن گروه‌های اجتماعی می‌باشد، پیش برود و هدایتگری آن در دست تشکیلات عمودی حزب باشد، براین اساس تشکیلات افقی دارای مشخصات زیر است؛

اولا- یک تشکیلات جبهه‌ای و دموکراتیک است.

ثانیا- از زندگی و کار و گروه‌های اجتماعی عبور می‌کند.

ثالثا- رابطه آن‌ها با حزب صورت حرفه‌ای ندارد.

رابعا- شکل برنامه‌ای و کنکریت دارد.

خامسا- از طریق حزب عمودی هدایتگری می‌شود.

سادسا- بستر و خواستگاه آن جنبش‌های سه‌گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشد.

۶- از آنجا که حرکت سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی در راستای اسلام تاریخی می‌باشد، لذا - حزب عمودی سازمانده استراتژی شریعتی- علاوه بر این که یک حزب قدرت‌گرا نمی‌باشد، یک حزب اصول‌گرا بوده که باور دارد اصول مرانامه حزبی خود را از اسلام تاریخی شریعتی به دست آورد که این اصول محوری عبارتند از:

الف- اعتقاد به اصل توحید: به عنوان یک جهان بینی جهت تبیین وحدت فلسفی وجود و تبیین وحدت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه و وحدت اخلاقی- انسانی و وحدت طبقاتی و وحدت جنسیت و وحدت نژادی و وحدت فرهنگی- تاریخی.

دو جناح نهادینه شده بود که به هیچ وجه پراکسیس اجتماعی و مکتبی و طبقه سوز محمد نتوانست «توحید اجتماعی و توحید طبقاتی» را در جامعه مدینه النبی محمد نهادینه کند. البته تا زمان حیات پیامبر که به علت همان شخصیت کاریزمات و سیاست و مدیریت فراجناحی پیامبر اسلام بود، این اختلاف طبقاتی بین جناح‌ها نتوانست به صورت آشکار و علنی درآید زیرا به قول ابن خلدون؛ تنور انقلاب در طول این ۲۳ سال آن چنان گرم و داغ بود که هر فلزی در آن تنور داغ و آتش فشان و حی ذوب می‌گردید و با ذوب شدن آن‌ها در هم تنیده می‌شدند؛ لذا همین امر باعث گردید تا زمانی که پیامبر اسلام زنده بود این مبارزه طبقاتی نتواند در سطح جامعه مکی و مدنی پیامبر اسلام صورت علنی به خود بگیرد، البته پیامبر اسلام جهت مقابله با این دسته بندی خزنده طبقاتی - آگاهانه و عالمانه و مدبرانه - سه پراکسیس مختلف «مکتبی، اجتماعی و مبارزاتی» به کار گرفت که عبارت بودند از:

۱ - پراکسیس مکتبی: که همان پروژه حج است که اگرچه در جامعه جاهلیت عرب وجود داشت و بنیانگذار آن ابراهیم خلیل می‌باشد ولی تدوین کننده حج به صورت یک «پراکسیس انسان ساز و اجتماع ساز و تاریخ ساز» خود پیامبر اسلام است و تدوین و تکوین و تشریح و تنظیم و تبیین پروژه حج نیز یکی از معجزات سه گانه پیامبر اسلام می‌باشد:

معجزه اول قرآن.

معجزه دوم آن چنان که ابن خلدون می‌گوید؛ خود مدینه النبی یا جامعه سازی پیامبر است.

معجزه سوم پیامبر پروژه حج است، که پیامبر اسلام توانست توسط این پروژه:

اولا اسلام و اسلام شناسی را از صورت نظری به صورت برنامه عملی در آورد،

در ثانی از این پروژه یک پراکسیس سه مؤلفه‌ای انسانی و اجتماعی و تاریخی بسازد تا توسط آن به مقابله با خصلت‌های غیرمکتبی اجتماعی و طبقاتی و تاریخی مسلمانان بپردازد، و فرد و جامعه مسلمانان را با «توحید اجتماعی و توحید تاریخی و توحید فلسفی و توحید انسانی آرمانی و غیراتوپییایی» خود که انجام اجتماعی آن به علت شرایط عقب مانده تاریخی در آن زمان برای پیامبر ممکن نبود، آموزش و پرورش دهد.

ثالثا با تغییر قبله از بیت المقدس (که قبله مشترک یهود و مسیحیت و مسلمانان بود) به سمت مکه به آن جامعه کوچک مسلمانان هویت اجتماعی و تاریخی و مکتبی ببخشد.

۲ - پراکسیس اجتماعی: نوع مدیریت اجتماعی خود پیامبر اسلام در عرصه تقسیم کار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و... در صورت گفتار و رفتار و متدولوژی پیامبرانه محمد، همه گواهی بر استراتژی ضد طبقاتی پیامبر اسلام می‌کند که پیامبر اسلام توسط آن تلاش می‌کرد تا به تصفیه طبقاتی و خصلتی گذشته این افراد و جناح‌های ایمان آورده بپردازد.

که خود این امر مصیبتی بود که توسط خلفای عباسی (که در راس آن‌ها مامون عباسی بود) بر اسلام به عنوان یک جریان تاریخی وارد گردید و دلیل آن هم این بود که آغاز دسته بندی جریان اجتماعی (در شکل جناحی آن و به صورت خزنده) در مدینه النبی یا جامعه اسلامی پیامبر اسلام به صورت یک دسته بندی و مبارزه طبقاتی (از همان جامعه کوچک مکی پیامبر) در همان دوران سیزده ساله حرکت مکی پیامبر اسلام آغاز شد. از سال اول بعثت پیامبر اسلام و به موازات ایمان آوری فردی و جریانی جریان‌های مختلف اجتماعی و طبقاتی به اسلام، مبارزه طبقاتی موجود در شهر مکه و قبائل اطراف به درون جامعه مکی پیامبر اسلام جاری و ساری گردید. چراکه از یک طرف ایمان آوری فردی^۱ به پیامبر اسلام و ورود آنها به - جامعه کوچک تازه تکوین پیدا کرده مکی پیامبر اسلام- باعث گردید تا در بستر مبارزه اجتماعی و طبقاتی و مکتبی جامعه، این افراد محروم در پیوند ایمانی مشترکی با یکدیگر قرار گیرند و رفته رفته به صورت جناحی خزنده و اعلام نشده درآیند، که رهبری این جناح خزنده به صورت خود به خودی و غیرمستقیم و اعلام نشده در دست علی ابن ابیطالب قرار گرفت؛ و دلیل آن هم این بود که منهای پیامبر اسلام که شخصیتی کاریزمات و فراجناحی داشت و تنها شخصیتی که (در جامعه مکی سیزده ساله پیامبر اسلام) هم به لحاظ ذهنی و هم به لحاظ عینی بیگانه و مخالف با جامعه طبقاتی مکه بود خود علی ابن ابیطالب بود، او اگر چه فرزند ابیطالب بود ولی فرزند خوانده و پرورش یافته خانه وحی (پیامبر و خدیجه) بود که این امر عاملی گردید تا پرورش او در خانه و خانواده وحی باعث شود که علی از کلیه رابطه‌های طبقاتی جامعه جاهلیت مکه پیرایش پیدا کند (آن چنان که خود پیامبر اسلام به علت پرورش دوران کودکی به دست حلیمه در بیرون جامعه طبقاتی مکه و در بیابان‌های دور افتاده مکه، تا سن شش سالگی در خانواده‌ای محروم که به قول خود پیامبر - بهترین خوراکشان گوشت خشک شده جلو آفتاب بود- توانست از زنگارهای طبقاتی جامعه متعفن طبقاتی مکه رهائی پیدا کند).

از طرف دیگر ایمان آوری دسته جمعی جناح‌هایی مثل جناح ابوبکر^۲ از همان سال اول بعثت که نمایندگی طبقاتی طبقه برخوردار مکه را با خود یدک می‌کشیدند و ورود جمعی و دفعی و غیرمترقبه آن‌ها (به جامعه تازه تکوین پیدا کرده مکی پیامبر اسلام) خود به خود جامعه اولیه مکی محمد را آستن یک مبارزه خزنده طبقاتی و اعلام نشده می‌کرد^۳، و آن چنان این خصلت‌های طبقاتی جامعه مکه در وجود این

۱. افرادی امثال بلال و عمار و یاسر و خیاب و سمیه و ابوبکر و... که هر کدام دارای خواستگاه طبقاتی بخش محرومین و مستضعفین جامعه طبقاتی مکه بودند.

۲. که شامل ابوبکر و عمر و عثمان و عبیدالله ابن جراح و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و... می‌شدند.

۳. هر چند پیامبر اسلام می‌کوشید تا توسط پراتیک طاقت فرسا و طبقه سوز و جانسوز و اندیشه سوز مکتبی و اجتماعی و نظامی و سیاسی خود و در طول ۲۳ سال از حیات خود. این علقه‌های طبقاتی و اجتماعی و فکری را ذوب نماید.

به درون جامعه مکی محمد یا مدینه النبی پیامبر اسلام جاری و ساری گردد. هر چند پیامبر اسلام نسبت به این امر واقف بود و با موضع گیری‌های مختلف فردی و اجتماعی‌اش نگرانی خودش را از گذشته و حال و آینده این تضادهای موحش طبقاتی اعلام می‌کرد، ولی معتقد بود توسط پراکسیس‌های مکتبی و اجتماعی و عبادی و مبارزاتی می‌تواند به مقابله با این تضادهای طبقاتی در کانتکس «توحید اجتماعی و توحید طبقاتی و توحید فلسفی و...» بپردازد.

به عبارت دیگر آن چنان که در متن وحی و قرآن علت خود ویژگی‌های تاریخی و عصری دوران خود اصل برده‌داری و تبعیض زن و مرد و تبعیض کافر و مسلمان بر پیامبر اسلام به صورت امضایی تحمیل گردید در عرصه اجتماعی انتقال تضادهای طبقاتی بر پیامبر اسلام تحمیل شد و برای پیامبر اسلام راهی جز تسلیم موقت در برابر انتقال این تضادهای طبقاتی از جامعه طبقاتی مکه به مدینه النبی خودش وجود نداشت^۴، زیرا پیامبر اسلام مجبور و موظف و می‌خواست در همین زمین و در همان جامعه طبقاتی مکه دست به جامعه سازی بزند لذا آن چنان که سعدی می‌گوید:

عاشق گل دروغ می‌گوید که خمل نمی‌کند خارش

بنابر این انتقال تضادهای طبقاتی جامعه مکه به مدینه النبی محمد امری جبری بود که پیامبر اسلام به علت این که می‌خواست جامعه خودش را در زمین و در میان همین بنی بشر و در عصر و بستر همین تاریخ طبقاتی بشر به انجام برساند باید تن به پذیرش این امر محتوم و جبری می‌داد. اما در باب این که چرا جریان تضادهای طبقاتی جامعه مدینه النبی پیامبر اسلام در زمان حیات خودش نتوانست بر جامعه مسلط گردد و بعد از مرگ پیامبر اسلام بود که این تضادها علنی و آشکار شد و لباس سیاسی به تن کرد، دلیل این امر به علت حرارت کوره آتش فشان وحی بود که آن چنان پراکسیس اجتماعی و تاریخی و ضد طبقاتی و سیاسی و نظامی و نظری پیامبر اسلام و وحی این آتشفشان را داغ و گرم و آتشین کرده بود و تمامی مواد موجود جامعه در دهانه این آتش فشان به صورت مذاب آتشین در آمده بودند، و همه در هم ذوب و مخلوط گشته بودند. به طوری که تجزیه و جداسازی این مواد گوناگون هرگز از دهانه آتش فشان ممکن نبود، و لذا تا زمانی که با مرگ پیامبر اسلام و تعطیلی این پراکسیس‌های پیامبر - این مواد آتشین سرد نشدند- و امکان جداسازی و تجزیه این مواد موجود در آنها وجود پیدا نکرد، و در این رابطه بود که در مدینه النبی پیامبر اسلام هر چند تضادهای طبقاتی در کانتکس جناح‌های طبقاتی موجود در جامعه وجود داشت ولی این تضادهای جناحی طبقاتی هرگز نتوانست در زمان حیات پیامبر اسلام صورت آشکار و جریانی پیدا کند، هر چند پیامبر اسلام بیش از هر چیزی برای آینده مدینه النبی خود از این تضادهای طبقاتی نگرانی داشت و به خصوص در سال‌های پایان حیاتش با جملات یاس آلودی وجود این تضادها را به ظلمت شب تشبیه

۵. و دلیل آن هم این بود که پیامبر اسلام برعکس افلاطون نمی‌خواست مانند افلاطون جامعه سازی خود را از آکادمی خود در آتن با نصب تابلو بر سر در آن که «هر کس هندسه نمی‌داند وارد نشود» شروع کند و هنگامی هم که دید نمی‌تواند توسط این آکادمی خود در آن جامعه سازی بکند در اتوپپای ناکجاآباد ذهنی خود دست به جامعه سازی نظری و ذهنی بزند.

۳ - پراکسیس مبارزاتی پیامبر اسلام: ۵۲ جنگ فقط در دوران ده ساله مدینه و نیز مقاومت سیزده ساله جانسوز مکه^۴ محوری‌ترین بستری بود که پیامبر اسلام می‌کوشید تا توسط آن به مقابله با این ناهنجاری‌های طبقاتی بپردازد، اما آن چنان که فوقا هم گفتیم این خصلت‌های جاهلیت آن چنان در وجود آنها نهادینه شده بود که حتی این پراکسیس سه گانه طبقه سوز و جاهلیت سوز پیامبر اسلام هم نتوانست کار ساز واقع شود، به همین علت با مرگ پیامبر اسلام این جناح‌ها از صورت اجتماعی خزنده در عصر محمد خارج شدند و به صورت جریان‌های سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و فکری حاکم و محکوم درآمدند، که در زمان حکومت چهار سال و نه ماهه امام علی این مبارزه طبقاتی از صورت سیاسی و اجتماعی و فکری هم خارج گردید و به صورت آنتاگونیسم و نظامی درآمد، که سه جنگ - جمل و صفین و نهروان- در راستای همین فرآیند آنتاگونیسم شدن مبارزه طبقاتی قبلی بود. در ادامه همین فرآیند آنتاگونیست شدن مبارزه طبقاتی بود که واقعه مرج العذرا و کربلا و... اتفاق افتاد که بعد از آن تاریخ تا این زمان در تاریخ شیعه جاری و ساری گردیده است، اما دو سوال بزرگی که در این رابطه مطرح می‌گردد این که؛

اولا- چرا در زمان پیامبر اسلام این مبارزه و اختلاف طبقاتی از بین نرفت و در عین حال نتوانست بر مدینه النبی محمد مسلط گردد ولی به صورت خزنده استمرار پیدا کرد؟

در ثانی- چرا این مبارزه طبقاتی (آن چنان که امام علی و امام حسین می‌خواستند) به صورت جریان مدون فکری در جهان اسلام در نیامد و گردونه تجزیه فکری اسلام به خصوص در قرن چهارم و پنجم به صورت دیگری تبلور پیدا کرد؟

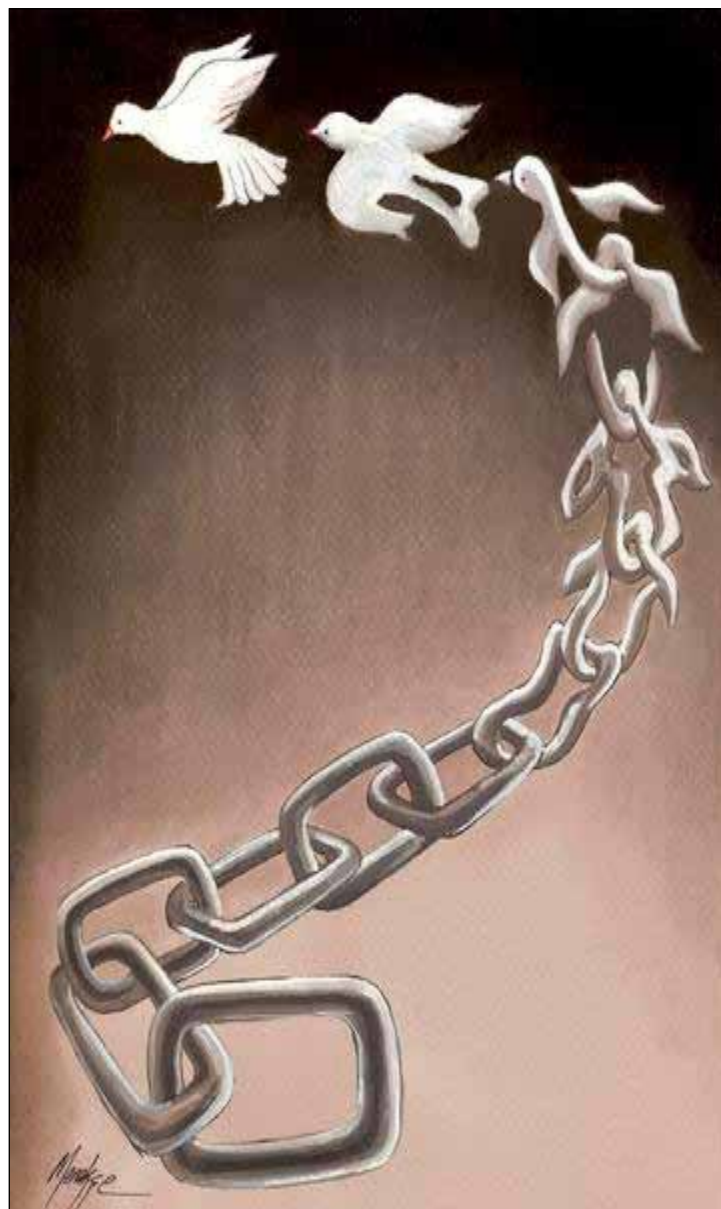
۱- پیامبر اسلام و تضادهای طبقاتی مدینه النبی:

آن چنان که فوقا هم به اشاره رفت تکوین مدینه النبی یا پروسس جامعه سازی محمد امری نبود که از هجرت به مدینه و در طول ده سال مبارزه پیامبر اسلام در مدینه شروع و پایان یافته باشد، بلکه از همان آغاز حرکت پیامبر اسلام در سال اول بعثت در مکه و با نزول آیات اول سوره «مزل و مدثر» که از نخستین آیات باران وحی محمد بر بشریت می‌باشد، امر «جامعه سازی» محمد آغاز گردید و مدینه النبی محمد به صورت یک پروسس - فرآیند اول جامعه سازی خود- را با تکوین جامعه مخفی مکی، و پایه‌های تکوینی خود را از همان آغاز سال اول بعثت در مکه آغاز کرد. از آن جایی که تکوین اولیه این جامعه سازی مکی و مدینه النبی به عنوان یک پروسس جامعه طبقاتی گرفتار نظام برده‌داری مکه بود، این امر باعث گردید که تضادهای طبقاتی جامعه مکه توسط گروندگان فردی و جریانی که به اسلام و

۴. که به قول نهره یکی از عجایب تاریخ بشریت می‌باشد و به قول ماکس وبر آن چنان تاثیر گذار بود که اگر بخواهیم پارادایم کیس یک یهودی را به تصویر بکشیم باید یک تاجر بازار ترسیم کنیم و اگر بخواهیم پارادایم کیس یک مسیحی را به تصویر بکشیم. باید یک راهب گوشه نشین را ترسیم کنیم اما اگر بخواهیم پارادایم کیس یک مسلمان جامعه محمد را به تصویر بکشیم باید یک سرباز مبارز در حال پیکار را ترسیم نمائیم!

وحی‌اش تن به پذیرش امضایی برده‌داری بدهد و نه در نظام فقهی‌اش حاضر به قبول تبعیض زن و مرد می‌شد و نه تبعیض مسلمان و غیرمسلمان می‌پذیرفت، ولی از آنجائی که او یک پیامبر زمینی است و در زمین می‌خواهد هدایت‌گری بکند و جامعه بسازد مجبور است که تن به همه این امور بدهد تا توسط آن بتواند پیامش را تاریخی کند.

ادامه دارد



می‌کرد، و در سخنی که در قبرستان مدینه در روزهای پایانی زندگیش در کنار امام علی با مرده‌های زیر خاک می‌گفت؛ آن‌ها را خوشوقت می‌خواند و زندگان مدینه النبی را گرفتار فتنه‌های آینده می‌دانست.

اما علت این که چرا پیامبر اسلام در نفی و امحاء این تضادهای طبقاتی در کانتکس یکسان سازی توحید طبقاتی شکست خورد؛ یکی- به این دلیل بود که نفی تضادهای طبقاتی در یک جامعه و در عصری که جهان سرو پا در آتش تضادهای طبقاتی می‌سوخت؛ اولاً بستگی به شرایط اعدادی و مادی دوران و عصر دارد. در ثانی در جغرافیای جهانی هر عصری نفی تضادهای طبقاتی و ایجاد توحید طبقاتی در یک جامعه کنکریب و مشخص صورت «همه یا هیچ» دارد، یعنی یا همه انسان‌های زمین باید این نفی را با هم بپذیرند یا این که هر جامعه‌ائی که بخواهد به صورت مستقل و جدای از دیگر کشورها اقدام به این نفی بکند حتما دچار شکست و نابودی خواهد شد؛ و علت این که در قرن نوزدهم بشریت یک پارچه تصمیم به لغو برده‌داری گرفت و در این امر هم موفق شد به خاطر آن بود که اولاً برده‌داری دیگر آنچنان انسانیت بشریت را لکه دار کرده بود که حتی تحمل آن برای مردم کشورهای متروپل سرمایه‌داری مثل انگلیس و آمریکا هم غیرممکن شده بود، در ثانی در این قرن همه بشریت به صورت جمعی تصمیم به الغای برده‌داری گرفتند و اگر همین تصمیم جمعی نبود و مثلاً یک یا چند کشور جهان فقط می‌خواست به لغو برده‌داری بپردازد، صد در صد با شکست روبرو می‌شدند. بنابراین برای پیامبر اسلام در آن زمان و آن عصر و آن جامعه هرگز امکان لغو برده‌داری و امحاء تضادهای طبقاتی وجود نداشت و اگر این کار هم می‌کرد صد درصد شکست می‌خورد، چرا که برده‌داری در آن زمان نه فقط در عرصه اقتصادی و تجاری و خدمات جریان داشت بلکه مهم‌تر از همه در جنگ به عنوان یک مکانیزم به کار گرفته می‌شد و در دنیای آن روز که جنگ به عنوان یک زندگی در آمده بود و گاه‌ها بر اثر چرای یک شتر از یک قبیله در مرتع قبیله دیگری چهل سال با هم می‌جنگیدند و خون یکدیگر را می‌ریختند و اسرای یک دیگر را به برده گی می‌گرفتند، و آن‌ها را در بازارهای برده فروشی به فروش می‌گذاشتند! معلوم است در چنین جامعه‌ائی پیامبر اسلام نمی‌توانست برده‌داری را لغو کند یا تضاد طبقاتی را از بین ببرد تنها راهی که برای پیامبر وجود داشت این بود که به صورت موقت و در شکل امضایی آن‌ها را بپذیرد (آن چنان که کرد) و در شکل دراز مدت به نفی و محدودیت آن‌ها بپردازد، تا در زمانی که شرایط عصری و اجتماعی و تاریخی این امر فراهم گردید آن‌ها را از بین ببرد. بنا براین آن چنان که برده‌داری و تبعیض حقوق زن و مرد و تبعیض کافر و مسلمان بر قرآن و پیامبر اسلام تحمیل شد، موضوع انتقال تضادهای طبقاتی (از جامعه طبقاتی مکه به جامعه مدینه النبی محمد) هم بر پیامبر اسلام تحمیل گردید و طبعاً اگر پیامبر اسلام به فرض محال می‌خواست مانند افلاطون در شرایط صفر تاریخی و اجتماعی و طبقاتی دست به جامعه سازی بزند (البته در جامعه و تاریخ انسان هرگز امکان شرایط صفر وجود ندارد)، او دیگر نه مجبور بود تن به انتقال تضادهای طبقاتی به جامعه‌اش بدهد و نه حاضر بود در قرآن و

مبانی سوسیالیسم

اسلام کار - اسلام سرمایه، اسلام اشتراکیت - اسلام مالکیت، اسلام «ما» - اسلام «من»

اسلام ضد استثمارگر - اسلام مدافع استثمارگر، اسلام ابوزر - اسلام ابوسفیان، اسلام سرپدراریه - اسلام صفویه، اسلام سوسیالیستی، اسلام لیبرالیستی - بخش ۲۷

ج - چگونه در امت واحده اولیه اختلاف بوجود آمد؟

قبل از پاسخ به این سوال مقدماتاً به این سوال پاسخ بدهیم که؛ چگونه «ما»ی انسانی اولیه انسان بدل به «من» فردی شد؟ یعنی باید ابتدا تکلیف مان را با این موضوع مشخص کنیم و اگر پذیرفتیم که انسان حیوانی اجتماعی است، آیا این اجتماعی بودن انسان در آغاز و در مرحله بشریت به صورت ذاتی برای انسان وجود داشته است یا این که یک امر اکتسابی بوده است؟ که بشر بعداً توانسته است در جهت مقابله کردن با طبیعت و خطرات محیط آن را کسب کند، به عبارت دیگر آیا «ما»ی انسانی بر «من» انسانی تقدم زمانی داشته است یا این که «من» انسانی بر «ما»ی انسانی الویت وجودی داشته است؟ یعنی آیا اول فردیت انسان وجود پیدا کرده است و بعداً «ما»ی جمعی انسان بوجود آمده است یا بالعکس؟ در این رابطه دو نظریه کاملاً متفاوت وجود دارد که بر پایه پاسخی که هر کدام از این دو نحله به این سوال تاریخی می‌دهند دو جریان مختلف تاریخی بوجود آمده است:

جریان اول - همان طرفداران تر اشتراکیت یا سوسیالیزم می‌باشد.

جریان دوم - طرفداران تر فردیت یا اندیویدالیزم و لیبرالیزم می‌باشد. البته بد نیست در همین جا این نکته را متذکر شویم که گرچه دو دکتترین سوسیالیزم و لیبرالیزم از قرن هیجدهم و نوزدهم به صورت کلاسیک در اروپا شکل پیدا کردند، اما به لحاظ - شیوه وجود آن‌ها - با این که حتی به این نام هم نبوده‌اند، اما به صورت دو رویکرد دارای تاریخ کهنی می‌باشند، به همین دلیل ما هم در طرح تاریخ گذشته آن‌ها با همان اصطلاح - اشتراکیت و فردیت - که قبلاً مطرح می‌کردند در اینجا می‌آوریم، بنابراین دو نظریه در این رابطه مطرح می‌باشد؛

نظریه اول - نظریه آن دسته‌ای است که معتقد بودند اجتماعی بودن انسان یک امر ذاتی می‌باشد و از همان زمانی که انسان در هستی و تاریخ پیدا شد ویژگی اجتماعی نیز با او تکوین پیدا کرده است، و لذا - اجتماعی - بودن به عنوان یک بستر و ظرفی در آمد تا انسان در آن تکامل و رشد نماید، و هر سرمایه تاریخی که انسان دارد از - امر ذاتی - او می‌باشد.

نظریه دوم - نظریه آن دسته‌ای است که فردگرایی انسان را ذاتی

می‌دانند و اجتماعی شدن او را یک - امر اکتسابی - تبیین می‌کنند که بعداً بر انسان تحمیل شده است، از دیدگاه افرادی مثل ژان ژاک روسو^۱ که؛ انسان همان - فردیت انسان - می‌باشد که در مرحله بدوی حیات تاریخی خود آن را صاحب بوده است، و از زمانی که انسان از - مرحله بدوی وارد مرحله مدنی شد - یعنی دوران فردیت را رها کرد و وارد مرحله زندگی اجتماعی و مدنی شد، با خود بیگانه گردید، و تا زمانی که او را از اسارت زندگی اجتماعی نجات ندهیم و وارد همان مرحله بدوی فردگرایی نکنیم، انسان نجات پیدا نمی‌کند. البته همین مبحث فردگرایی و اجتماع گرایی انسان را می‌توانیم در کادر دو ترم «من» و «ما» هم تبیین نمائیم، یعنی سوال خودمان را این چنین مطرح کنیم که؛ آیا «من» انسانی امر ذاتی انسان می‌باشد و «ما»ی بر آن عارض و اکتسابی است؟ یا این که؛ «ما»ی انسان - ذاتی او - است، ولی این «من» انسانی بوده که عارض انسان شده است، در این رابطه آن چه که از قرآن فهم می‌شود این که^۲ در خصوص پروسس تکوین تاریخی و ماهیت دو ترم - امر اجتماعی - یا «ما»ی انسان که مقدم بر ترم «من» انسانی می‌باشد و دارای هویت و اصالت مستقل است و همین امر باعث می‌گردد تا - اشتراکیت و سوسیالیزم - آن چنان که غزالی می‌گفت؛ به عنوان روحیه و ذات اسلام در آید و لیبرالیزم و فردیت با این مکتب بیگانه بشود.

حال پس از روشن شدن این موضوع می‌توانیم به طرح سوال اصلی خودمان بپردازیم و آن این که؛ اگر از نظر اسلام و قرآن «ما»ی اجتماعی انسان یک امر ذاتی و تاریخی می‌باشد و «من» فردیت انسان یک امر متاخر و اکتسابی است، چه شد که «ما»ی انسانی بدل به «من» فردی انسان گردید؟ تا زمانی که نتوانیم برای این سوال پاسخ علمی پیدا کنیم، نمی‌توانیم برای سوال اصلی که؛ چگونه پیدایش و تکوین اختلاف در جامعه اولیه؟ (و به زبان قرآن امت واحد اولیه) می‌باشد، جوابی پیدا کنیم. البته تأکید ما این است که؛ تنها عاملی که باعث پیدایش اختلاف اولیه در جامعه (یا امت واحد اولیه) گردید، استحاله «ما»ی اجتماعی به «من» فردی بود، اگر بخواهیم به زبان عرفانی و قرآنی همین موضوع را مطرح کنیم، می‌شود رابطه «من» و «ما» یا فرد و اجتماع را به صورت - رابطه «من» و خود - هم مطرح کنیم چرا که «من» حقیقی انسان (نه «من» مجازی انسان که همان خود متکثره می‌باشد) آن چنان که هایدگر هم معتقد است؛ در ذات خود یک روحیه اجتماعی دارا می‌باشد که همان انسان می‌باشد، اما - خود - برعکس «من» حقیقی انسان که صورت واحد دارد، صورت متکثر داشته و لذا در این رابطه بود که در عرصه - اخلاق مذهبی و عرفانی - و برای این که انسان بتواند از فردیت شخصی خود به «ما»ی انسانی هدایت بشود، معتقد هستند که انسان باید از - دایره خود رها - بشود و وارد

۱. یکی از تئورسین های اولیه لیبرالیسم کلاسیک غرب می‌باشد.

۲. آن چنان که در تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره مطرح کردیم و با عنایت به این که؛ از نظر قرآن - امه واحد اولیه - که همان «ما»ی غریزی و ذاتی اولیه بشریت می‌باشد. امری ذاتی در انسان است و لذا به لحاظ پروسس تکوینی در تاریخ مقدم بر فردیت انسان می‌باشد.

واحد (موضوع آیه ۲۱۳ بقره) دچار اختلاف گردید و اختلاف در امت اولیه بشر بوجود آمد.

در زمین دیگران خانه مکن	کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو	کز برای تو است غمناکی تو
در میان مشک تن را جا شود	وقت مردن گند آن پیدا شود
مشک را بر تن مزین بر جان بمال	مشک چه بود نام پاک ذو الجلال

مثنوی مولوی

از زمانی «ما»ی اجتماعی در بستر از خود بیگانگی انسان بدل به «من» فردی گردید و توسط آن بشر با امت واحد اولیه خداحافظی کرد و اختلاف در امت واحد اولیه بوجود آمد، که کار اجتماعی انسان به - کار فردی یا کار کالائی- استحاله پیدا کرد، اما با شکل گیری عامل کار فردی که از دل کار اجتماعی سر برآورد و از خود بیگانه شدن انسان، موضوع تمام نمی‌شود چراکه سوال جدیدی در همین جا مطرح می‌شود و آن این که؛ در اجتماع اولیه چگونه کار اجتماعی بدل به کار فردی شد؟

اینجا است که سر و کله موضوع - مالکیت- پیدا می‌شود، چراکه به موازات پیدایش مالکیت که بر پایه زور در جامعه اولیه بود، موضوع -استثمار و تغییر کار اجتماعی به کار فردی- یا کار کالائی مطرح گردید، یعنی تا زمانی که در جامعه اولیه مالکیت و استثمار بوجود نیامده بود، افراد بر پایه کار اجتماعی که همان «پراکسیس وجودی» آن‌ها بود، خود را با جامعه متحد می‌کردند زیرا با همان کار اجتماعی که هم - ذاتی- آن‌ها و هم پراکسیس وجودی آن‌ها بود، هویت خود را پیدا می‌کردند، کار اجتماعی برای آن‌ها فقط وسیله امرار معیشت نبود، بلکه عامل - هویت و سازنده وجودی- نیز بود، به موازات پیدایش مالکیت در جامعه و بوجود آمدن قطب بندی در آن، باعث شد تا توسط پیدایش -استثمار و طبقه- در جامعه اولیه یک دسته کار بکنند و یک دسته دیگر کار آنان را در استخدام خود درآورند، و این امر باعث گردید تا کار اجتماعی بدل به کار فردی و کار کالائی بشود و انسانی که برایش کار اجتماعی یک پراکسیس بود و توسط این کار خود را می‌ساخت به توسط کار فردی یا کار کالائی (که به جای کار اجتماعی که ذاتی او بود) برای دیگران کار کند نه برای خود (یعنی کار کالائی جانشین کار ذاتی گردید) در نتیجه؛ کار کالائی در رابطه با انسان فونکسیون عکس فونکسیون - کار ذاتی و کار اجتماعی- بوجود آورد و بدین ترتیب بود که (کار اجتماعی و کار ذاتی که برای انسان و فرد پراکسیس بود) در مرحله کار کالائی عامل «از خود بیگانگی» انسان شد، و در بستر کار کالائی به موازات نابود شدن -هویت انسان اجتماعی- او را به بن بست کشانید و نابود کرد و اختلاف را در جامعه واحد اولیه جانشین آن وحدت نمود، لذا تنها راه حل نجات انسان از این خود بیگانگی «استحاله کار کالائی به کار اجتماعی» می‌باشد و تا زمانی که کار کالائی به کار اجتماعی بدل نگردد امکان نجات انسان از خود بیگانگی وجود ندارد. این سوال مطرح می‌شود که در چه زمانی کار کالائی می‌تواند به کار اجتماعی بدل گردد؟

بقیه در صفحه ۱۷

دایره «من» (که همان «ما»ی اجتماعی و انسانی می‌باشد) گردد.^۳

سوال «من» و «ما» را می‌توانیم این چنین مطرح کنیم که؛ اگر معتقد به تقدم «من» بر - خود- هستیم، چه شد که خود متکثر از «من» واحد زایش کرد؟ از این مرحله است که موضوع -از خودبیگانگی- به عنوان عامل شکل گیری - خود- از «من» یا پیدایش «من» فردی از «ما»ی اجتماعی مطرح می‌شود، زیرا از دیدگاه قرآن هم «ما»ی اجتماعی و هم «من» حقیقی امور به ذاتی می‌باشند، خود های متکثر و «من» های فردی نیز (نه «من» حقیقی که هم سنگ «ما»ی اجتماعی می‌باشد) از امور غیر ذاتی هستند که بعدا بوجود آمده‌اند، از این مرحله است که عامل بوجود آمدن - خود های فردی- از «من» اجتماعی و عامل شکل گیری «من» فردی از «ما»ی اجتماعی، به از خود بیگانگی انسان مربوط است. در مثنوی- دفتر چهارم- صفحه ۲۲۹- سطر ۱۰ آمده که:

ای تو در پیکار خود را باخته	دیگران را تو زخود نشناخته
تو به هر صورت که ایی بیستی	که منم این والله آن تو نیستی
یک زمان تنها بمانی تو زخلق	در غم و اندیشه مانی تا به حلق
این تو کی باشی که تو آن واحدی	که خوش و سرمست و زیبا آمدی
مرغ خویشی صید خویشی دام خویش	صدر خویشی فرش خویشی بام خویش

سوال: چه عواملی باعث گردید تا «من» انسانی که همان «ما»ی اجتماعی و «من» کلی انسانی می‌باشد در امت واحد اولیه (موضوع آیه ۲۱۳ بقره) از خود بیگانه بشود و با از خودبیگانگی - خود فردی و «من» فردی- که همان عامل اصلی اختلاف اولیه می‌باشد، بوجود آید؟ برای پاسخ به این سوال باید مقدماتاً به این امر توجه بکنیم که دو جوهره وجودی انسان در مرحله امت واحد اولیه عامل اصلی و قوام دهنده «ما»ی اجتماعی انسان بودند.

۱- روحیه جمعی زندگی اجتماعی.

۲- کار اجتماعی.

که توسط این دو عامل انسان تعریف می‌شد یعنی انسان در امت اولیه به صورت حیوان اجتماعی و حیوانی که توانائی انجام کار داشت تعریف می‌گشت، همین دو عامل حیاتی انسان عامل از خود بیگانگی او گردید، چراکه در میان دو عامل کار و زندگی اجتماعی انسان، از آنجائی که کار اجتماعی جنبه اصلی و زندگی اجتماعی انسان را داشت، تعریف او نیز بر پایه همین کار اجتماعی صورت می‌گرفت، یعنی تا زمانی که انسان بر - پایه کار اجتماعی- زندگی اجتماعی می‌کرد، اجتماعی بودن او معنی داشت و از زمانی که کار اجتماعی انسان بدل به کار فردی یا کار کالائی گردید، علاوه بر این که کار فردی (یا کار کالائی) عامل از خود بیگانگی انسان گردید، اجتماعی زیستی انسان هم سالبه انتفاع به موضوع شد و لذا از بین رفت و امت

۳. در سوره شمس آیه ۷ تا ۱۰ آمده که: «وَتَقْسِمُ بِمَا سَآءَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا - قسم به نفس انسان و آنچه که این نفس انسان را بیاراست- پس در دو رابطه تقوی و فجور (این نفس انسان) استعداد رشد پیدا کرد- آن کسانی که توانستند نفس خودشان را در بستر تقوی رشد بدهند رستگار شدند و آن کسانی که نفس خود را در بستر فجور رشد دادند زیان کردند.»

تاریخ

بخش دوم

سوره روم تبیین کننده علمی و فلسفی تاریخ در نگاه محمد:

«الم - غَلَبَتِ الرُّومُ - فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ - فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ - ... - الف - لام - میم - روم شکست خورد - در نزدیکترین سرزمین به عربستان و همین روم شکست خورده به زودی غلبه خواهد کرد - در اند سال - آری تاریخ چه قبل از شکست و چه بعد از شکست از آن خداوند است و همین امر باعث می‌گردد تا فونکسیون غلبه روم در اند سال آینده، بر جنبش مکی محمد باعث شادی جنبش محمد بشود - تا آخر سوره»

«به نام خداوندی که همه موجودات را پیوسته با رحمت عامش هدایت می‌کند و انسان را با رحمت خاصش (... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ... - رحمت من همه چیز را فرا گرفته - سوره الاعراف - آیه ۱۵۶)»

«... رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى - پروردگار ما خداوندی است که پس از خلق موجودات عالم با رحمت خود آن‌ها را هدایت می‌کند - سوره طه - آیه ۵۰»

شرح لغات:

الف - روم: نام امپراطوری بزرگی است که در قرن هفتم تا ترکیه و سوریه امروز گسترده بود، در دوران ۱۳ ساله مکیه محمد که این سوره نازل شد (یعنی سال‌های ۶۲۲ تا ۶۳۵ میلادی) در آخرین جنگی که بین دو امپراطوری مسلط بر جهان قرن هفتم میلادی در گرفت ایران در خاور نزدیک (یا اَدْنَى الْأَرْضِ) توانست امپراطوری روم را شکست دهد.

ب - بضع: بضع در اعداد بین عدد سه تا عدد نه را گویند.

تفسیر آیات فوق:

۱ - آن چنان که فوقا هم به اشاره رفت از نظر تمامی مفسرین و مورخین سوره روم از جمله سوره‌های قرآنی است که تمامی ۶۰ آیه آن در دوران ۱۳ ساله مکیه بر محمد نازل شده است.

۲ - آن چنان که در تفسیر سوره‌های مکیه در گذشته مطرح کردیم دوران مکیه محمد دورانی است که نهضت محمد «استراتژی آگاهی بخش» داشته است و برعکس دوران ده ساله مدینه که «استراتژی آزادی بخش» بوده است. همانطور که گذشت اگر بخواهیم دوران ۲۳ ساله نهضت محمد را به لحاظ استراتژی مدون کنیم، راهی جز این نداریم که آن را به همان دو دوره مکیه و مدینه تقسیم کنیم، با توجه به این که دوران مکیه محمد ۱۳ سال طول کشید و دوران مدنی او ۱۰ سال، پس می‌توانیم به تقدم زمانی دوران مکیه بر دوران مدنی

۱. از بعثت او که در سال ۶۲۲ میلادی صورت گرفت تا وفات او که در سال ۶۴۵ اتفاق افتاد.

پی ببریم، اما از آن جایی که در دوران مکیه محمد به جز مقاومت و تکیه بر حرکت آگاهی‌بخش هیچ گونه دفاعی در برابر تهاجم مشرکین صورت نگرفته است، لذا استراتژی محمد را در دوران مکیه استراتژی آگاهی‌بخش می‌نامیم، ولی در دوران ۱۰ ساله مدینه از آن جایی که استراتژی محمد در راستای جامعه سازی و برپائی مدینه محمد و در بستر مبارزه و جنگ و دفاع و تهاجم بوده است، آن را «استراتژی آزادی بخش» می‌نامیم.

۳ - از آن جایی که از نظر تمامی مفسرین و مورخین و محدثین و... سوره روم از جمله سوره‌هایی است که تمامی آیات آن در مکه یا در دوران مکیه بر پیامبر نازل شده، بنابراین تفسیر این سوره باید در راستای «نهضت آگاهی بخش» محمد باشد و نه «نهضت آزادی بخش» او، بنابراین تمامی مفسرین که سعی می‌کنند در تفسیر «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ» آیات این سوره را به جنگ بدر که در سال سوم هجرت محمد اتفاق افتاد وصل کنند، صحیح نمی‌باشد. لذا برای این که مضمون این سوره را به درستی فهم کنیم باید آن را در راستای حرکت مکیه که همان استراتژی آگاهی‌بخش محمد می‌باشد تفسیر نمائیم، نه در راستای استراتژی آزادی‌بخش محمد که ده ساله مدینه می‌باشد.

۴ - آن چنان که در تبیین مبانی نهضت آگاهی‌بخش محمد (در دوران ۱۳ ساله مکیه) قبلا مطرح کردیم، مبانی فکری محمد در دوران ۱۳ ساله استراتژی آگاهی‌بخش مکیه عبارتند از:

الف - تکیه بر حرکت‌های ترویجی و تبلیغی به جای تکیه بر حرکت‌های تهبیجی و تقنینی.

ب - تکیه بر مبانی تبیینی بجای تکیه بر مواضع تقنینی و تشریحی.

ج - تکیه بر تبیین فلسفی وجود در کانتکس - تبیین طبیعت و تبیین معاد و تبیین توحید و تبیین تاریخ - به جای تشریح قوانین حقوقی جامعه سازانه.

د - در عرصه تبیین معاد تکیه بر - تبیین معاد تکوینی و معاد تشریحی و معاد تبلیغی - جهت هدفدار کردن حرکت هستی و جامعه و تاریخ و انسان.

ه - تکیه پراکسیسی کردن بر تبیین و تکوین معاد (در دوران آگاهی‌بخش مکیه) جهت جایگزین کردن پراکسیس به جای روح افلاطونی حاکم بر اندیشه بشر در قرن هفتم میلادی.

و - تکیه محمد (در دوران مکیه) بر کادر سازی و پرورش کادرهای همه جانبه برای دوران آزادی‌بخش مدنی.

۳ - مکانیزم محمد در عرصه استراتژی ۱۳ ساله مکیه او:

در مرحله کادر سازی مکیه محمد با تکیه بر چهار رابطه انسان عمل کادر سازی را به انجام می‌رسانید که این چهار رابطه عبارت بودند از؛

اول - رابطه انسان با خدا. دوم - رابطه انسان با خودش. سوم - رابطه

انسان با طبیعت. چهارم - رابطه انسان با جامعه.

محمد در دوران مکيه و در کانتکس استراتژی آگاهی‌بخش خود سعی می‌کرد بر پایه این چهار رابطه انسان، به پرورش نیرو و یا کادر همه جانبه برای دوران آزادی‌بخش مدنیه بپردازد، که در این رابطه او برای هر کدام از این چهار رابطه تبیین و تعریف مشخصی داشت، به طوری که از نگاه محمد تعریف و تبیین رابطه انسان با خداوند «عبادت» نامیده می‌شد و رابطه انسان با خودش «اخلاق» تعریف می‌گردید^۲ و سوم رابطه انسان با طبیعت که «کار» نامیده می‌شود و چهارم رابطه انسان با جامعه که «پراکسیس اجتماعی» نامیده می‌شود. بنابراین محمد کادر سازی خود را در مکه بر چهار پایه؛ عبادت (رابطه فرد را با خدا) و اخلاق (رابطه فرد با خودش) و کار (رابطه فرد با طبیعت) و پراکسیس یا مبارزه اجتماعی (رابطه فرد با اجتماع)، استوار کرد.

ح - شعار محمد^۳ بر پایه «صبر و مقاومت» استوار بود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوَفُّونَ - صبر کن که وعده خداوند حق است و اگر او وعده داده است که یاریت کند قطعاً خواهد کرد - سوره روم - آیه ۶۰»

۴ - مانیفست شعار محمد در عرصه دوران استراتژی آگاهی‌بخش ۱۳ ساله مکيه:

این مانیفست در آیه ۲۰۰ - سوره آل عمران تبیین شده است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - ای اهل ایمان هم خود صبر کنید و هم یکدیگر را به صبر کردن سفارش کنید و هم با یکدیگر پیوند مبارزاتی (تشکیلات و سازماندهی) داشته باشید و هم تقوا بورزید، تا به رستگاری برسید» در رابطه با تفسیر این آیه مواردی که باید در اینجا ذکر کنیم عبارتند از:

۱- چهار امر در این آیه آمده که؛ - یکی اصْبِرُوا. - دوم صَابِرُوا. - سوم رَابِطُوا. و - چهارم اتَّقُوا. می‌باشد. که همه به صورت مطلق و بدون قید است.

۲- در صَابِرُوا از آنجائی که صبر به صیغه مفاعله آورده شده در مواردی استعمال می‌شود که ماده فعل بین دو طرف تحقق می‌یابد.

۳- در رَابِطُوا که امر به مرابطة شده است، از نظر معنا اعم بر "اصْبِرُوا وَصَابِرُوا" می‌باشد چراکه در اصْبِرُوا امر دلالت بر مقاومت «فردی در برابر شدائد می‌کند» و در صَابِرُوا دلالت بر صبر «گروهی در برابر شدائد می‌کند» اما در رَابِطُوا دلالت بر مقاومت همه جامعه می‌کند، آن چنان که در اتَّقُوا دلالت بر مقاومت نفسانی در عرصه

۲. که آن چنان که امام محمد غزالی می‌گوید محمد بعثت خود را اتمام این رابطه معرفی کرد: «بعثت لائم مکارم الاخلاق - من مبعوث شدم تا اخلاق کریمانه انسان را تمام و کامل کنم» با آن چنان که شیخ کلینی در کافی می‌گوید: «علیکم مکارم الاخلاق - بر شما باد مکارم اخلاق یا اخلاق مکرمتی.»

۳. آن چنان که در آخرین آیه همین سوره روم هم می‌بینیم و در تفسیر سوره والعصر که شعار مسلمانان در مکه بود هم مطرح کردیم.

رابطه فردی (تقوی و فجور - دیالکتیک نفسانی، سوره شمس آیه ۶ تا ۱۰) با خدا می‌کند، بنابراین در این آیه و در این شعار استراتژیک قرآن امر به چهار مقاومت؛ در عرصه پراکسیس باطنی یا اتَّقُوا (رابطه انسان با خدا توسط عبادت) و پراکسیس اخلاقی یا اصْبِرُوا (رابطه انسان با خودش) و پراکسیس اجتماعی یا «و صَابِرُوا» (رابطه انسان با جامعه) و پراکسیس تاریخی یا «و رَابِطُوا» (رابطه جامعه‌ها با یکدیگر) می‌کند.

۵ - مبانی معرفتی رنسانس فکری محمد در عرصه استراتژی ۱۳ ساله مکيه او:

مبانی استراتژی محمد در ایجاد رنسانس فکری در تاریخ انسان (در دوران ۱۳ ساله مکيه) بر پایه تکرر منابع شناخت بشر از صورت تک منبعی به صورت پنج منبعی استوار بود، که توسط آن محمد توانست انسان تک منبعی قرن هفتم میلادی را که یا در عرصه باطنی و درون‌گری خود مانند تصوف هند شرقی گرفتار تک منبعی دل بود، و یا در عرصه وحی و مذهب مانند پیروان عیسی و موسی و... در زندان تک منبعی وحی به سر می‌برد، و یا این که مانند پیروان فلسفه‌های یونان قدیم که به توسط منبع عقل و دماغ به ورطه تک منبعی شناخت گرفتار شده بود نجات دهد، و با طرح پنج منبع شناخت که عبارت بودند از:

اول - عقل^۴.

دوم - منبع وحی. و

سوم - منبع طبیعت. و

چهارم - منبع تاریخ. و

پنجم - منبع دل.

که مجموعاً بشریت را با یک انقلاب بزرگ اپیستمولوژی روبرو نماید لذا محمد در استراتژی آگاهی‌بخش ۱۳ ساله مکيه خویش، با نجات انسان‌ها از تک منبعی شناخت در عرصه اپیستمولوژی و توسط «پنج منبعی کردن شناخت انسان» هم زمینه ختم نبوت خود را فراهم کرد و هم انسان را وارد مرحله نوینی از اندیشیدن و شناخت و آگاهی کرد، که تمامی رنسانس فکری فوق در دوران ۱۳ ساله استراتژی آگاهی‌بخش مکيه محمد صورت گرفت. در این رابطه بود که در سوره‌ها و آیاتی که در دوران ۱۳ ساله مکيه محمد نازل شدند نوک پیکان حرکت محمد در رابطه با این «رنسانس فکری» بود. بنابراین اگر استراتژی آگاهی‌بخش ۱۳ ساله محمد در مکه را «رنسانس فکری بزرگ تاریخ انسان» بنامیم یک نام‌گذاری اغراق آمیز و به گزاف نکرده ایم! زیرا توسط این پنج منبعی کردن شناخت در استراتژی آگاهی‌بخش محمد بود که انسان در تاریخ - آن چنان که اقبال لاهوری - می‌گوید؛ دوران کهن نظری خود را پشت سر گذاشت و وارد دوران

۴. به عنوان یک امر تاریخی و سیال که با تعقل فرق می‌کند و به معنای «اندوخته‌های تاریخی عقلانی انسان» می‌باشد و شامل عقل علمی و عقل فلسفی و عقل دینی و عقل تجربی یا عرفانی می‌شود.

شناخت) تا توسط این مطالعه درون خویش ببینید که خدا آسمان‌ها و زمین و آن چه بین آن دو است را جز به حق نیافریده و جز برای مدت معینی خلق نکرده؛ ولی از آن جایی که بسیاری مردم از طریق منبع شناخت درون خود به شناخت خدا نمی‌رسند، نسبت به شدن بسوی پروردگار که تا ملاقات با او پیش می‌رود کافرند.»

سوره اعراف - آیه ۱۷۲: «وَأِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا - و هنگامی که پروردگار تو از انسان (یا بنی آدم یا از اسلاف و نوع آن‌ها) با نشان دادن خودشان (درون به عنوان منبع شناخت) به خودشان به او گفت؛ آیا من نیستم پروردگار شما (انسان‌ها زمانی که به خود شناخت پیدا کردند) در جواب به پروردگار گفتند؛ چرا (از شناخت خودشان به شناخت پروردگار رسیدند نه از شناخت پروردگار به شناخت خودشان، آن چنان که فویر باخ می‌گوید).»

سوره حشر - آیه ۱۹: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - و از آنانی نباشید که فراموش کردند خداوند را و در نتیجه خود را فراموش کردند و آنانی که خود را فراموش کنند از فاسقین هستند.»

بنابراین محمد پیش از آن که یک تحول اجتماعی در عرصه جامعه سازی و انسان سازی بوجود آورد یک رنسانس فکری در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش ۱۳ ساله خود برای انسان در تاریخ بوجود آورد، که مبانی رنسانس فکری محمد (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش محمد) بر پایه پنج منبعی کردن شناخت انسان و نجات انسان از شناخت تک منبعی استوار بود.

ادامه دارد



"بقیه از صفحه ۱۴ مبانی سوسیالیسم"

تنها در بستر سوسیالیسم و اشتراکیت اجتماعی امکان استحاله کار کالائی به کار اجتماعی بوجود می‌آید، بنابراین لیبرالیسم و سرمایه داری نه تنها توان نجات انسان را ندارند بلکه عامل مسخ و نابودی انسان نیز می‌شوند چراکه سنگ زیرینا در لیبرالیسم و سرمایه داری کار کالائی است! به عبارت دیگر کار برای بازار انجام می‌گیرد، لذا تا زمانی که در جامعه کار کالائی یا کار برای بازار وجود داشته باشد کارگر توسط کار خود به جنگ خودش در می‌آید و پیوسته خود را مسخ می‌کند.

ادامه دارد



نوینی از آگاهی شد. اما در رابطه با استراتژی محمد (جهت پنج منبعی کردن شناخت انسان در حرکت ۱۳ ساله مکیه خود توسط قرآن و وحی) طرح پنج منبع فوق در سوره‌های مکی بود، یعنی از یک طرف با تکیه بر قلم و خواندن و نوشته و کتاب و مرکب و تکیه بر حروف الفباء و سوگند خوردن به این حروف، آن چنان که در حروف مقطعه در سرآغاز ۲۹ سوره قرآن از جمله در خود همین سوره روم می‌بینیم، می‌خواهد «عقل انسان» را به عنوان منبع اولیه شناخت انسان مطرح کند، اما این عقل محمد یک عقل مجرد اندیش افلاطونی و ارسطویی و... نیست، بلکه عقل عملی است که چهار منبع دیگر شناخت یعنی «وحی و طبیعت و تاریخ و دل» را باید خوراک خود کند، چراکه اگر عقل انسان فی نفسه از طرف محمد مطرح می‌گردید - آن چنان که فلاسفه یونان مطرح کردند- در آن صورت این عقل یک عقل خود بنیان و مجرد اندیش می‌شد، ولی کار بزرگی که محمد کرد این بود که؛ با بیدار کردن این عقل دست آن را گرفت و به عرصه‌های طبیعت و تاریخ و وحی و دل کشانید و آن وقت به او دستور داد تا از این غذا برای شناسائی استفاده کند.

سوره اسری - آیه ۳۶: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مُسْتَوْلاً - بر آن چه که به آن علم و آگاهی نداری (عقل به عنوان منبع شناخت) تکیه مکن چراکه مسئولیت انسان مولود مسئولیت شناخت سمعی و بصری و قلبی او می‌باشد (به عبارت دیگر مسئولیت انسان در گرو شناخت اوست).»

سوره العنکبوت - آیه ۲۰: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ... - بگو در طبیعت بگردید (طبیعت به عنوان منبع شناخت) تا از طریق شناخت همه جانبه طبیعت بتوانید فرمول خلقت انسان را از آغاز تاکنون پیدا کنید.»

سوره روم آیه ۹: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ - بگو در تاریخ سیر نمی‌کنید (تاریخ به عنوان منبع شناخت) تا ببینید عاقبت آن افراد و یا جماعت‌هایی که قبل از ایشان بودند و از بین رفتند، با این که آن‌ها هم به لحاظ فیزیکی و هم به لحاظ اقتصادی نیرومند تر از این‌ها بودند اما نابود شدند (قوم سومر و عاد و ثمود و بابل و عکاد و...)، البته دلیل نابودی آن‌ها عصیان بر حرکت آگاهی‌بخش پیامبران بود که با بیانات به سراغ آن‌ها آمدند، اینجا بود که خداوند با نابودی آنها به آن‌ها ستم نکرد چراکه خود این‌ها با کفران حرکت آگاهی‌بخش پیامبران زمینه نابودی و ظلم بر خود را فراهم کردند.»

سوره روم - آیه ۸: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ - آیا در نفس خود تفکر نمی‌کنید (دل به عنوان منبع

۵. قابل توجه است که برای مرزبندی بین عقل قرآن که یک عقل عملی می‌باشد با عقل یونانی که یک عقل مجرد نظری است قرآن در هیچ جای خود ترم عقل را به صورت اسم و صیغه به کار نبرده است. بلکه هر جا که قرآن می‌خواسته از عقل به عنوان منبع شناخت یاد کند با فعل يعقلون و تعقلون و يتفكرون و... یاد کرده است.

تبیین فلسفی انسان از نگاه وحی، محمد و قرآن

بخش چهارم

تفسیر آیات ۱ تا ۳ سوره انسان:

حال با توجه به مطالب فوق به تفسیر آیات ۱ تا ۳ سوره انسان، که می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّدْكُورًا - إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» می‌پردازیم.

۱ - استفهام در آیه اول استفهام تقریری برای تثبیت مطلب می‌باشد، نه استفهام حقیقی یا استفهام انکاری، که بعضی از مفسرین قدیم و جدید - گفته‌اند. بنابراین در آیه اول توسط استفهام تقریری می‌خواهد بر این مطلب تاکید کند که به طور مسلم روزگاری بر این انسان امروز گذشته است، که با اینکه وجود داشته است اما به علت اینکه تاریخ نداشته، قابل ذکر نبوده است.

۲ - در آیه دوم پس از اینکه به نقش تاریخ در خلقت انسان تکیه کرد، به اصل تکامل تدریجی خلقت انسان می‌پردازد؛ و خلقت دفعی انسان که قبلا از طریق تورات تحریف شده و مطرح شده بود، نفی می‌کند؛ و اعلام می‌کند که خلقت انسان یک «خلقت تدریجی» می‌باشد که به صورت مرحله ای انجام گرفته است، و بر پایه تکامل انسانی، بر «نطفه امشاج» استوار می‌باشد. که عبارت است از «مجموعه صفات اکتسابی و ارثی و نوعی و فردی و تاریخی.» که این مجموعه صفات باعث می‌گردد تا شناخت و آگاهی انسان را در بستر اکتسابی و ارثی محقق سازند.

۳ - پس از اینکه تکامل طبیعی - در عرصه شناخت انسان - به تکامل فردی و انسانی استحاله پیدا کرد، به موازات روند فرآیندهای تعالی‌بخش و مراحل تکامل، رفته رفته رابطه جبری «انطباق با محیط» که موتور تکامل را تشکیل می‌دادند، بدل به «رابطه تطبیقی پدیده با محیط» می‌گردد. که این استحاله انطباق به تطبیق باعث استقلال و آزادی پدیده می‌گردد؛ و حاصل آن در مرحله عالی تکامل انسانی، آزادی انسان می‌باشد؛ و با آزادی انسان (که مولود رابطه تطبیقی او با محیط و بر اثر شناخت و رهائی از چهار زندان طبیعت و جامعه و تاریخ و خود می‌باشد)، از ابه تکامل در مرحله «تکامل اجتماعی» مکانیزم حرکت خود را تغییر می‌دهد؛ لذا حرکت جبری تکامل به حرکت تطبیقی بدل می‌گردد، که انجام حرکت تطبیقی در گرو حرکت آگاهی‌بخش انسان می‌باشد. در این رابطه است که نیاز بعثت انبیاء مطرح می‌گردد؛ و وحی نبوی جای خود را به وحی غریزی در مرحله حیوانی می‌دهد. بنابراین توسط وحی نبوی است که

مرحله «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» توسط انبیاء به انجام می‌رسد.

۴ - اما پس از اینکه راههای تکامل انسان و اجتماع توسط انبیاء به انسان‌ها آموزش داده شد، باز در این عرصه انسان‌های آزاد، انتخاب‌گر و مختار، اگر با انتخاب راه در راستای حرکت انبیاء، توان تطبیق خود را با محیط و در عرصه تکامل اجتماعی داشته باشند، نسبت به حرکت انبیاء و این مسیر هدایت‌گر، «شاکر» خواهند بود. اما اگر نسبت به حرکت آگاهی‌بخش پیامبران و حرکت در راستای تکامل، مقاومت کنند، «کفران‌گر» این حرکت می‌باشند.

۵ - در رابطه با سوال آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّدْكُورًا» با اینکه استفهام یک استفهام حقیقی می‌باشد، اما در خصوص اینکه این استفهام حقیقی یک استفهام تقریری یا یک استفهام انکاری است، جای بحث وجود دارد.

۶ - در خصوص عامل - قابل ذکر شدن انسان - از پنج قرن قبل از میلاد تا کنون، دو نظریه در میان صاحب نظران مطرح شده است. نظریه اول - نظریه روحیون یا ایده‌آلیست‌ها: (نظریه روحیون یا طرفداران وجود روح در انسان)، گرچه بنیانگذار این نظریه افلاطون است، ولی بعد از او به صورت‌های مختلف در میان فلاسفه یونان قدیم، و فلاسفه غرب و شرق، و مسیحیت و مسلمان، مطرح شده است. که از میان این نظریه‌های مختلف می‌توانیم به نظریه ذیل اشاره کنیم:

الف - نظریه افلاطون: آنچنانکه فوقا مطرح کردیم بنیانگذار نظریه - وجود روح در انسان - افلاطون می‌باشد. مطابق این نظریه افلاطون تمامی اصالت وجود را به - عالم ارواح یا عالم مُثُل - می‌داد؛ و اعتقاد داشت که بشر در آغاز به صورت روح در عالم مجرد بوده است، و بعد به عنوان زندانی برای مدتی این روح از «عالم لاهوتی و مُثُل» به بدن انسان می‌آید، و پس از مدتی با مرگ این جسم مادی، دوباره - روح به عالم مُثُل - بر می‌گردد. از نظر افلاطون عاملی که باعث قابل ذکر شدن انسان می‌شود، همین پیوند روح عالم مُثُل به این بدن است، که با جدائی از بدن توسط مرگ دوباره این جسم، نابود می‌شود ولی آن روح باقی می‌ماند. از نظر افلاطون - بشر در این عالم چیزی یاد نمی‌گیرد و دارای شناخت فی نفسه نمی‌شود. بلکه بالعکس تمامی شناخت انسان در همان عالم مُثُل و توسط روح حاصل می‌شود. - در این جهان فقط آن - شناخت‌های فراگرفته شده عالم مُثُل - دوباره یادآوری می‌شود. برای فهم این حقیقت به نقل یک غزل از حافظ که

۱. از اواخر قرن دوم تاکنون دو نوع تفسیر مختلف از این آیه شده است: یکی طرفداران نظریه انکاری بودن استفهام حقیقی فوق. که بر طبق آن تفسیر آیه به این ترتیب می‌شود که: «آیا قطعه‌ائی از زمان بوده است که انسان قابل ذکر نباشد؟ اگر با نظریه انکاری به استفهام حقیقی نگاه کنیم. معنی این سوال می‌شود که: "هیچ زمانی نبوده است که انسان قابل ذکر نباشد." به عبارت دیگر انسان همیشه قابل ذکر بوده است. آنچنانکه مشاهده می‌کنید طرفداران این نظریه. گروهی هستند که تکامل تدریجی پیدایش انسان را انکار می‌کنند؛ و بر «پیدایش دفعی» او تاکید دارند. چراکه مطابق این دیدگاه از آغاز پیدایش انسان. او به صورت انسان آفریده شده است. که این موضوع همان «تبیین دفعی» از پیدایش انسان می‌باشد. اما نظریه دوم از آن مفسرینی است که «استفهام حقیقی» فوق را یک «استفهام تقریری» می‌دانند. که در این آیه برای «تثبیت مطلب» آمده است. که معنای آیه مطابق این تفسیر چنین معنی می‌دهد: «به طور مسلم روزگاری بوده است که بشر بوده است. ولی انسان نبوده است.»

بر پایه همین اندیشه افلاطون است می پردازیم:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحال
نیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم
دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم
اگر زخون دلم بوی عشق میاید
عجب مدار که همدرد ناچه ختمم
بیا و هستی حافظ زراه او بردار
که با وجود تو کس نشنود زمن که منم

ب - نظریه دوم مربوط به ارسطو می باشد. که گرچه مانند افلاطون به - از لیت روح و ابدیت روح - اعتقاد نداشت، ولی به - تکوین روح در این جهان معتقد بود - که همزمان با - تکوین جنین در رحم مادر، از چهار ماهگی روح از بیرون وارد رحم می شود، و جنین و انسان را قابل ذکر می کند - ولی از نظر ارسطو و بر عکس افلاطون - روح با فنای بدن باقی نمی ماند و از بین می رود. - در این رابطه بود که ارسطو به معاد و بقاء روح اعتقاد نداشت. آنچه در نظریه ارسطو قابل توجه است اینکه: اولاً؛ عامل قابل ذکر شدن انسان روح می باشد نه بدن. در ثانی؛ روح از بیرون وارد بدن می شود. در ثالث؛ آنچنانکه روح از آغاز وجود نداشته است با فناء بدن از بین می رود. در رابع؛ روح در زمان جنین (چهار ماهگی) وارد بدن می شود. در خامس؛ روح پس از فناء بدن از بین می رود، و دیگر صاحب بقائی نمی شود. در سادس؛ هیچگونه سنخیت ساختاری بین روح و بدن وجود ندارد.

ج - نظریه سوم از ابوعلی سینا یا فلاسفه اولیه اسلامی می باشد، که تلفیقی از دو نظریه ارسطو و افلاطون می باشد. به این ترتیب که این فلاسفه اول بخش نظریه - ازلی بودن روح عالم مثل - افلاطون را رد کردند؛ و بخش - ابدی بودن روح - افلاطون. اگرچه افلاطون در عرصه - تبیین معاد - به آن اعتقاد نداشت، اما این فلاسفه بخش - ابدیت روح - افلاطون را برای تبیین معاد بکار گرفتند. اما از نظریه ارسطو بخش؛ تکوین مکانیکی روح و بدن در دنیا، و اتصال مکانیکی روح و بدن، و قابل ذکر شدن انسان توسط روح، و اصالت انسان بر روح - را گرفتند. که در تحلیل نهائی این فلاسفه باز به - دوآلیسم روح و بدن - اعتقاد پیدا کردند.

د - نظریه چهارم از آن ملاصدرا تا طباطبائی و مطهری و... می باشد. که به تئوری «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» اعتقاد دارند؛ و می گویند که؛ روح بر عکس آنچه که افلاطون می گفت؛ از ازل در عالم مثل، که عالم کلیات و مجردات می باشد، وجود داشته است، و بر عکس

آنچه که ارسطو و ابن سینا می گفتند که؛ روح از بیرون عالم معقولات به صورت مکانیکی وارد جنین و رحم می شود. - ولی طرفداران این نظریه گرچه مجرد و معقول بودن روح افلاطونی و روح ارسطویی را پذیرفتند، و به بقاء روح افلاطونی برای - تبیین معاد - هم اعتقاد دارند. ولی پیدایش روح در رحم مادر و جنین، (مانند ابن سینا و ارسطو و افلاطون)، به صورت مکانیکی و بیرونی تبیین نمی کنند، بلکه بالعکس این نظریه معتقد است که؛ روح در رحم مادر از طریق تکامل مادی خود جنین بدست میاید؛ و پس از پیدایش و تکوین روح است که، روح سنخیت مادی گذشته خود را از دست می دهد، و سنخیت جدیدی پیدا کرده، که مجرد و معقول و غیرمادی می باشد؛ و به علت این - سنخیت غیرمادی جدید روح - است که باعث می گردد، تا روح به صورت یک امر ماندگار باقی بماند؛ و این روح در قیامت است که با بقاء خود و حضور خود، موضوع معاد انسانی می شود؛ و این روح است که موضوع سوال واقع می شود!

از دیدگاه این نظریه پردازان؛ لازمه اعتقاد به معاد اعتقاد به روح می باشد، و بدون اعتقاد به روح نمی توان اعتقاد به معاد داشت. با توجه به اینکه اعتقاد به معاد جزء اصول دین می باشد، لذا این فلاسفه اعتقاد به وجود روح را جزو اعتقادات دین می دانند، و نفی روح را، به معنای نفی معاد، نفی انسان، نفی وحی و... می دانند.

دوم - نظریه محمد و قرآن: نظریه قرآن بر عکس نظریه ایده آلیست ها که فوقاً مطرح کردیم، تبیین انسان و معاد و وحی و... رابطه آن با روح را، هرگز به شکل فلاسفه فوق مطرح نمی کنند، بلکه قرآن همه جا «گوهر انسانی را به جای روح شناخت» می داند؛ و بر پایه این شناخت و پراکسیس و عامل و معلول آن، به تبیین انسان و معاد و وحی می پردازد؛ و از ورود در «وحی» (جهت تبیین امور فوق) خودداری می کند. در این رابطه چند نمونه از آیات مطرح شده را بررسی می کنیم:

۱ - آیه اول از سوره مومنون: (همان آیه که ملاصدرا در جهت تبیین نظریه خود روح، در اسفار استفاده می کند)، آیه ۱۲ تا ۱۴: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خُلُقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ - همانا خلق کردیم انسان را از چکیده خاک. پس قرار دادیم نطفه انسان را در رحم مادر، در جایگاهی امن. پس در رحم مادر آن نطفه را بدل به علقه کردیم، و آن علقه را بدل به گوشت جویده کردیم، و آن گوشت جویده را بدل به استخوان کردیم، و استخوان ها را با گوشت پوشانیدیم، پس آفرینش دیگری در او پدید آوردیم. پس آفرین باد بر بهترین آفرینندگان.» این آیه که سیر تکامل طبیعی جنین را در رحم مادر مطرح می کند، دارای موارد ذیل است.

الف - تکامل عرضی یا تکامل جنین در رحم، مانند تکامل طولی، صورت تدریجی و مرحله ای دارد.

را مانند تکامل عرضی جنین در رحم مادر به صورت؛ تدریجی، فرآیندی و مرحله‌ای مطرح می‌کند، نه به شکل دفعی.

ج - این آیه هم مانند دو آیه فوق، ممیزه انسان را از دیگر پدیده‌ها (نه آنچنانکه فلاسفه گذشته و حال می‌گویند و بر پایه روح غیرمادی تبیین می‌نمایند)، بلکه بر پایه شناخت انسان تبیین می‌کند.

د - این آیه تمامی پدیده‌ها را در چرخه تکامل، در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر تبیین نموده و انسان را به صورت تافته جدا بافته (که به صورت دفعی و آنچنانکه ملاصدرا و طباطبائی و... می‌گویند)، مطرح نمی‌نماید.

ماحصل آنچه از آیات فوق دریافت می‌شود اینک:

اول؛ انسان در عرصه طولی و چه در عرصه عرضی به صورت دفعی تکوین پیدا نکرده است، بلکه بالعکس به صورت تدریجی در گهواره زمین و در شکم مادر کامل شده است.

دوم؛ انسان در رحم مادر و چه در رحم کره زمین، فرآیندهای مختلف فیزیولوژی و بیولوژی را طی کرده است. که شامل مرحله قبل از حیات و مرحله بعد از حیات و همچنین مرحله قبل از کسب شناخت و مرحله بعد از توانائی کسب شناخت تقسیم می‌شود.

سوم؛ در میان موجودات ذی حیات - در گردونه تکامل - تنها انسان است که توانائی کسب شناخت دارد و دیگر حیوانات از این ممیزه محروم می‌باشند.

چهارم؛ ممیزه کسب شناخت انسان صورت اکتسابی آن است. انسان علاوه بر اینکه از طریق شناخت تکامل می‌کند، این شناخت خود را در عرصه پراکسیس و در همین - دنیا و زمین - کسب می‌کند، و هیچگونه شناخت لدنی همراه ندارد. البته شناخت‌های موروثی انسان که به صورت ژنتیک وجود دارد، باز همان «شناخت اکتسابی» می‌باشد که نوع آن در عرصه «پراکسیس تاریخی» به کف آمده است.

پنجم؛ در مورد «تکامل طولی و تکامل عرضی حیات» انسان بر روی کره زمین، دورانی بر او گذشته است، که چه قبل از حیات و چه بعد از تکوین حیات^۲، ولی هنوز او (انسان) به معنای واقعی کلمه «قابل ذکر» نبوده است.

ششم؛ از زمانی انسان قابل ذکر گردید، که او توانائی کسب شناخت از محیط را پیدا کرده است؛ و این توانائی «کسب شناخت» تنها ممیزه برتری انسان از دیگر پدیده‌های وجود می‌باشد.

هفتم، به دلیل همین ممیزه شناخت در انسان بود که او توانست در گردونه چرخه تاریخی تکامل، برعکس دیگر پدیده‌های طبیعت ماقبل خود، که همه در کانتکس رابطه «انطباق با محیط» دارای حرکت تکامل جبری بودند، انسان به یک تغییر کیفی در حرکت، که همان «حرکت تطبیقی» می‌باشد، دست پیدا کند. علت تطبیقی شدن حرکت انسان به نسبت دیگر موجودات ماقبل خود، آن بود که انسان توانست

ب - آنچنانکه پدیده حیات در زمین در عرصه تکامل تدریجی حاصل شده است، تکامل عرضی انسان در رحم هم، تا مرحله حیات دار شدن جنین، صورتی مرحله‌ای و تدریجی داشته است.

ج - برعکس آنچه ملاصدرا در باب پیدایش روح از آیه «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» مطرح می‌کند، این آیه دلالتی بر تکوین روح ارسطویی ملاصدرا ندارد، بلکه اشاره به پیدایش حیات از ماده می‌کند که یک حقیقت علمی می‌باشد.

۲ - آیه دوم: سوره النحل آیه ۷۸: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - خدا است که شما را از شکم‌های مادرانتان زمانی خارج کرد که شما هیچ نمی‌دانستید، و پس از خروج از مادر بود که شما را صاحب شناخت سمعی و بصری و قلبی کرد. شاید شکرگذار شوید. آنچه از این آیه فهمیده می‌شود اینک:

الف - در قرآن (برعکس دیدگاه افلاطون، ارسطو، ابن سینا، ملاصدرا، طباطبائی، مطهری و...)، معیار انسانیت روح نیست، بلکه شناخت است. آنچه انسان را نسبت به دیگر پدیده‌های حیات برتر می‌کند روح نیست، قدرت شناخت است. که همین اندام فیزیولوژیک انسان مانند کرتکس مغز و چشم و گوش و... حاصل می‌شود.

ب - برعکس دیدگاه مثالی افلاطونی تا فطرت مطهری و فطریات کانتی و دکارتی، که همگی معتقدند انسان بخشی از شناخت‌هایش را (به صورت قوه یا فعل)، با خود از شکم مادر می‌آورد، این آیه به صورت قاطع اعلام می‌کند که انسان هیچ گونه شناختی (نه به صورت قوه و نه به صورت بالفعل)، با خود از شکم مادر نمی‌آورد. آنچه انسان می‌آموزد در همین جهان است؛ و شناخت او یک شناخت اکتسابی است نه فطری و ذاتی.

۳ - آیه سوم سوره سجده آیات ۷ و ۸ و ۹: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» - آنکه هر چه خلق کرد نیکو خلق کرد و خلقت انسان را از طین آغاز کرد. پس خلقت موجودات را از «مَاءٍ مَهِينٍ» از سرگرفت و آن را در گردونه تکامل طولی و تدریجی قرار داد. پس این موجود را تکامل بخشید تا اینکه به مرحله حیات، که همان مرحله نفخه روح خدا بود، رسید؛ و در مرحله انسان بود که به شناخت رسید. در صورتی که انسان در مرحله کسب شناخت اندکی از انسان‌ها سپاسگزار خواهند بود.»

آنچه از این آیه فهمیده می‌شود اینک:

الف - این آیه (برعکس دو آیه قبل که از تکامل عرضی انسان در شکم مادر سخن می‌گفت)، از تکامل طولی انسان در بستر تاریخ تکامل زمین سخن می‌گوید.

ب - این آیه هم مانند آیات دو گانه فوق، تکامل طولی انسان در زمین

۲. با اینکه مادیت اولیه فیزیولوژی و بیولوژی انسان در گردونه چرخه تکامل در حال شکل‌گیری بوده است.

چشمه‌هایی کافور بهر مند گردند. چشمه کافور، چشمه‌هایی است که با اراده و کار آن‌ها ساخته شده و جاری گشته است. ابرار کسانی هستند که به عهد خود با خدا و خود و رسولش و مردم، وفا می‌کنند؛ و از روزی که سختی‌اش همه مردم را فرامی‌گیرد، می‌ترسند. ابرار کسانی هستند که سه دسته از مردم یعنی؛ «بیتیمان جامعه و مسکینان جامعه و اسیران جامعه» را به نان و فرهنگ و... نصیب می‌رسانند. ابرار کسانی هستند که در راه بهر مند کردن جامعه به نان و فرهنگ، هرگز از مردم طلب اجرتی نمی‌کنند. ابرار کسانی هستند که در راه آگاه کردن مردم، از روزی که جامعه به فقر و مسکنت و اسارت و غمناکی می‌افتند، می‌ترسند. در این مسیر خداوند هم به ابرار یاری می‌رساند و به موازات خواسته ابرار آن جامعه، که مورد مخاطب از شر و فتنه‌هایی بودند که ابرار آن‌ها را بیم می‌دادند، ایشان را در امان نگه می‌دارد، و به آن‌ها برخورداری‌ها عطا می‌کند؛ و در برابر این تلاش ابرار، خداوند علاوه بر آن همه برخورداری جامعه در دنیا، برای ایشان هم در آخرت و در ازای سختی که کشیده‌اند، برخورداری‌ها و رستگاری‌هایی که محصول عمل آن‌ها بود، عطا می‌کند. در معاد (زائیده عمل آن‌ها در آخرت) از سختی‌ها دورند، و از برخورداری‌های گوناگون بهره مند خواهند شد و... - آیات ۴ الی ۲۲ - سوره انسان.»

شرح لغات:

- ۱ - اعتیاد: کلمه اعتیاد به معنای تهیه کردن است.
- ۲ - سَلَّاسِل: کلمه سلاسل جمع سلسله است که به معنای قیدی است که دست و پای مجرم را با آن می‌بندند.
- ۳ - اغلال: کلمه اغلال جمع غل به ضمه غین است که باز مانند سلسله به معنای قیدی است که با آن دست و پای مجرم را به گردنش می‌بندند.
- ۴ - سَعِيرًا: کلمه سعیرا به معنای آتش روشن است.
- ۵ - ابرار: کلمه ابرار جمع بر به فتحه باء صفت مشابه از مصدر بر به کسر باء است، که به معنای - احسان - است. پس بر به فتحه باء به معنای کسی است که «خیر را بدان جهت که خیر است می‌خواهد، نه بدان جهت که اگر انجام دهد نفعی عایدش می‌شود.»
- ۶ - یشرِب: کلمه یشرِب می‌رساند که ابرار در دنیا به برخورداری‌ها می‌رسند و گرنه اگر مقصودش در آخرت بود، باید به جای «یشرِب» سیشربون»، «وسیشربواها» به کار می‌گرفت.
- ۷ - مستطیر: کلمه مستطیر اسم فاعل از فعل استطار است، که به معنای فاش کردن و منتشر کردن در اقطار می‌باشد.

ادامه دارد



از محیط خود شناخت حاصل کند. چنین شناختی از محیط که در بستر «پراکسیس طبیعی و فردی و اجتماعی» برای انسان حاصل می‌شود، رفته رفته او را به «اراده و آفرینندگی» در عرصه طبیعت و بر پایه «کار» کشانید. کار در عرصه طبیعت انسان را به مرحله آفریننده گی و خلقت کشانید؛ و همین کار علاوه بر اینکه انسان را به «ساخت تطبیق» در آورد، در انسان ایجاد «اراده و انتخاب و اختیار» کرد.

با پیدایش دستاوردهای تطبیقی انسان، مسیر «تکامل طبیعی» جای خود را به مسیر «تکامل اجتماعی و تاریخی» داد؛ و با پیدایش مسیر تکامل تاریخی و اجتماعی انسان، حوزه قدرت «شناخت و تطبیق و کار و پراکسیس طبیعی و اجتماعی و فردی انسان، و موتور حرکت تکامل» از صورت «انطباق با محیط» در مرحله تکامل طبیعی، به «خودآگاهی و آگاهی و شناخت» جهت تطبیق با محیط بدل گردید. از این مرحله بود که نیاز بعثت انبیاء و تغییر وحی از صورت «طبیعت و غریزه، به آگاهی و کتاب و حکمت» مطرح گردید. که تفاوت مسیر جدید تکامل با مراحل قبلی در این بود که؛ در این مرحله حرکت (برعکس صورت جبری حرکت تکامل طبیعی) صورتی اختیاری داشت. یعنی انسان برعکس دیگر موجودات، هم می‌توانست توسط شناخت و آگاهی خود در راستای مسیر تکامل حرکت کند، و هم می‌توانست رویا روی حرکت تکامل در وجود مقاومت بکند.

در این رابطه «هدایت و ضلالت» در مسیر هدایت وحی شکل می‌گیرد: سوره البقره - آیه ۲۵۷: «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - خداوند «ولی» کسانی است که ایمان آوردند و با این ایمان، آن‌ها را از ظلمات خارج کرد و به سمت نور هدایت نمود. برعکس این ایمان آوردندگان که اولیاء آن‌ها خداوند بود، کسانی که به این راه کافر شدند و بجای خداوند طاغوت را اولیاء خود گرفتند، این‌ها از نور خارج شدند و به سمت ظلمات حرکت کردند و با فرو رفتن در ظلمات تا ابد در نار باقی ماندند.»

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا - إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ نَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا - يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يُومًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا - وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا - إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجْهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا - إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا - فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا - وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا - مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا - وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَفْطُوفُهَا تَدْلِيلًا - وَيَطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا - قَوَارِيرٍ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا - وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا - عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا - وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا - وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا - عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أُسُورًا مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا - إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا - ما برای کفر و رزندگان به این راه غل و زنجیر و آتش شعله ور مهیا کردیم؛ و ابرار از